

اگرزبا غرعبیت ملک خورد سیبسی
به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد
برآوردند غلامان اودرخت از بیخ
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب و آثار دینی خویش را مثل جان دوست میداشتند و چون عمال شاه عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنا براین ما مورین بمصد^ق قول شیخ دست بستم و کشتار و غارت زدند.

اکبرشاه گورگانی پادشاه هند در جمع کتب و آثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشا بود و جویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند. لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازد و یحتمل شاه عباس^س برای رضای خاطر او در جمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده باشد. یک رساله^ب خطی بنشانی (R84) محفوظ در بنگاه خاور شناسی کاما، بمبئی صورت یکصد و نه کتا^ب با موضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند ضبط نموده است، در صفحه آخری برای جلب نظر در وسط دایره^ه بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده است: "تواریخ شید آئین - جمشاسپ نامه - آئین خسروی - آئین بهمنی - باستان نامه - تواریخ یزدانیا - این شش کتابها را که بر مدت هفتصد نهصد سال موبدان وهیربذ^{ان} کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواش تمام از ولایت ایران طلب نمود - نقل از مکتوب ایران". کاتب نام و تاریخ مکتوب را نداده است.

کلیه زرتشتیان مردمی هستند نمک شناس، مهربانیهائی که شاه عباس نسبت بآنها کرده فراموش ننموده اند و او راستائیده اند و در عین حال موقعی که بگرد آوری کتاب آنها پرداخت بعد از وفاتش در نامه های خود ببرادران دینی در هند در دل نموده اند. ذکر آن نبایستی سیدجلیل القدری را از تحقیق بازدارد. بقرار تحقیق در طی مدت سیصدسال بیش از ۲۲ مکتوب از زرتشتیان ایران بهند^ر رفته است و شماره آن آنچه تاکنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان^ن بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که از او نقل قول نموده ناقص میباشد. هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت در فکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد، خان^ن بهادر پاتل باین امر منصوب گشت و او نخستین جلد پارسی پراکش را در سال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امر مهم میبایست^{ست} اسناد و اوراق و نامه های قدیمی و مکاتیب گوناگون گذشته را که در تصرف افراد جماعت^{ست} بود ملاحظه و مطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

از پارسیان مقیم گجرات و بمبئی خواهش کرد اسناد و اوراق و مکاتیب قدیمی موجود در خانواده خود را بانجمن وام دهند و پس از استفاده لازم دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خود را در دسترس پاتل گذاشتند و جمعی هم نگذاشتند. پس از درگذشت پاتل آقای پی ماستر مامور انجام این مهم گردید. پی ماستر مقداری دیگر از مکاتیب و مدارک قدیمی را جمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش را تدوین کرد. در فهرست مکاتیب واصله از ایران که نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است و اینجانب عین آنرا از کتاب ایشان بنام (The Early History of the Parsis) در صفحه ۳-۳۰۲ فرزنانگان زرتشتی نقل نموده‌ام. اینک آقای بیلیموریا پس از درگذشت پی ماستر در کار تدوین پارسی پراکش میباید.

هنگامیکه اینجانب در کار تدوین فرزنانگان زرتشتی بودم. کتابدار بنگاه خاورشناسی کاما مقدار زیادی از مکاتیب پارسی که پهلوی آنها بود برای استفاد^ه اینجانب و در ضمن تهیه فهرست برایم آورد و اظهار داشت کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است. چون نامه‌ها را باز کردم دیدم کرمهای مخرب آنها را خراب و از حیز انتفاع خارج ساخته و تهیه فهرست ناممکن است. بدین طریق در هوای مرطوب هند بسیاری از کتب نا در خطی از بین رفته است.

اما راجع بنامه مورخه بهمن و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ بزدگردی که محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است بنشانی (S.B.248) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزو کتبی که وارث شهریاری با روچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است. نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده در مجموعه روایت معروف برزوکا مدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربید ایدلجی انتیاضبط میباید و بدبیرستان سرکا و سچی جهانگیر در نوساری هدیه گردیده است. این نامه چون پراز عناوین و طولانی بود فشرده مطالب آنرا در فرزنانگان زرتشتی آوردم. اینک رونوشت آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستیم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت تحریریه آنرا بچاپ رساند. کاتب مجموعه در زیر رونوشت آن نامه بگجراتی نوشته که اصل مکتوب در نوساری نزد دستور جمشیدجی جا ماسبجی میباید.

شمس العلماء دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین خاورشناسان مغرب زمین شهرت خاصی دارد، در روایت دارا بهرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی در دیباچه خود بانگلیسی بر آن کتاب در صفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ بزدگردی مورد مذاکره را داده و اینک شاه عباس نسبت بزرتشتیان چنانکه در فرزنانگان زرتشتی آمده ستم روا داشته و کتابهای دینی آنها را غارت نموده سخن میراند و بعلاوه در صفحه ۴۵ همان کتاب بخشی از نامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف‌اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی می‌باشد و از ایران بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و دستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی و با ترجمه انگلیسی ضبط نموده است. چندسطری را در زیر برای مزید اطلاع خوانندگان و امیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست " احوال ایران زمین در غایت پریشانی و آشفتگی و گرانی و تنگی طعام و ظلم و تعدی آنچنانست که شرح در این طومار نمی‌گنجد مگر که پادشاه دین و دنیا پناهی بظهور رسد. " متأسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه را ضبط ننموده است.

در مورد عنوان ملا کلیه بهدینان با عنوان ملا خطا ب‌میشده‌اند و پیشوایان دینی بعنوان دستور و موبد یا هیرید.

اما راجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست‌داشته‌ام و قسمت آخری آن از " ثانی‌الخ " الحاقی از طرف اینجانب نیست و چنانکه در صفحه ۲۸۷ فرزنانگان نوشته‌ام بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا، نوساری ضبط است. این قسم الحاقی نوشتن در نامه‌های ایران دیده میشود. این نامه‌ها در حضور انجمن و دستوران در خانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگرددیده و در یک روز تمام نمیشده. در نامه‌ئی که بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و غیره نوشته شده و در صفحه ۴۶۲ جلد دوم روایت‌دارا بهرمزدیار ثبت است پس از امضا ماندن نامه ۱۰۱۹ که از بهدینان کرمان زمین است بی‌خمه‌ل آنها در یزد بوده و بعد از امضای موبدان بانضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند.

و یا آنکه بخشی از نامه ۱۰۰۵ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر در فهرست خویش ریز دو نامه ۱۰۰۵ میدهد و شاید نامه دومی از کرمان زمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است.

بر فرضی که بخش نامبرده الحاقی و از نامه مذکور نباشد در هر حال از نامه‌ئی است که از ایران بهند رسیده و پارسیان آنرا در مجموعه‌های خود ضبط نموده‌اند و حاکی خیر کتاب‌گیری شاه عباس می‌باشد و دکتر مدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش در ایران از زبان ساکنان محل شنیده و در سیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند.

در مورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسرو که در کرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان در آن دوره و زندگانی در تحت فشار و محرومیت‌های سخت که فاقد هرگونه اختیار بودند و حتی از اقامت در شهر ممنوع بودند و بیرون دروازه شهر زندگی میکردند خود زرتشتیان بهتر میدانند. توضیح این مسئله سخن بدرازا کشاند. خوانندگان محترم برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ - ۵۴۶ فرزنانگان زرتشتی مراجعه نمایند .

شگفتی محقق محترم از اینکه چرا اخلاف دستور کیخسرو کتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنها تیکه اجبارا " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند. در اینصورت خبردارائی مخفی و گل گرفته آیا در حافظه ها میماند و یا کسی در فکر آشکارا کردن آن بر میآید ؟

نصرااله خان سردار موصوف در کرمان توقف ننمود و بدون تسخیر پزدبا قشون محمود مستقیما " باصفهان رفت و شهر را محاصره کردند چون ارمنیه مانند زرتشتیان تحت فشار بودند و بمفاد دلسوخته حال دلسوخته میدانند نسبت بآنها مهربانی و دلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنیها ذکر خیرا و باقیست . در آن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام در اصفهان نبودند و خودا و نیز در کرمان نبود که در خدمت آنها جانفشانی نماید و همیشه در میدان جنگ بود تا در محاصره شیراز کشته شد. اما در مورد مقبره او که محقق محترم میخواهد او را زرتشتی بشمارد، باید دانست که شاهان و بزرگان زرتشتی همه دخمه های تن بتنی داشته اند و اینگونه دخمه های انفرادی در اطراف اصفهان زیاد است .

آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش، بسیاری از دخمه های انفرادی برکوههای اطراف اصفهان برخورد نموده است نگارنده تعریف آنرا زمان ورود باصفهان در سال ۱۹۵۴ میلادی و آشنائی با ایشان از زبان خودش شنیده ام .

در مورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود در فرزنانگان آوردم و بواسطه سستی ابیات از درج همه آن خودداری نمودم و غرض و مرضی نداشتم که ابیات شاه عباسی را ببیندازم . در پایان از طول کلام پوزش میجوید در آئینده نیز در این باره از اشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از اضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزگانه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی
در مورد وقایع مربوط به پارسیان و بخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان در ایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هـ) و تسلط کامل تازیان بر ایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور با جبار بگوشه فراموشی خزید . فرمانروایان بی بهره از ادب و فرهنگ و ایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه و مذهبی و ادب ایران را زاید دانسته ، نابود کردندش را اولی دانستند . تحقیر ایرانیان و تکریم اعراب فرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن و نوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن و متخلفین محکوم باعدام میشدند . بگفته صاحببیت مقاله قزوینی مامون عباسی (۲۰۰ - ۲۱۸ هـ) با وجود اینکه از مادری ایرانی و داماد ایرانی بود و با وجود علاقه و محبت نسبت با ایرانیان که او را بخلافت رسانیدند ، آنگاه که در مرو روز عید رمضان شاعران مدیحه های عربی برای او خواندند ، پرسید آیا کسی فارسی گوید این مجلس موجود است ، جوانی بلند شد و قصیده فارسی در ستایش او بسرائید ، پس از پایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون در همان مجلس سراز دست داد .

قتیبۀ بن مسلم (۸۹ - ۹۱ هـ) بگفته ابوریحان بیرونی با فتح خوارزم کلیه دانشمندان آنجا را اعدام و کتب و آثار ادبی و دینی و علمی آنها را بسوزانید و مردم بواسطه پراکندگی و آوارگی ، زبان خود را از یاد بردند . بگفته دولت شاه سمرقندی ، امیر عبدالله بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ هـ) با صدور فرمانی از هریک از زرتشتیان قلمرو خود یک من کتب و آثار دینی و ادبی و علمی آنها را بخواست و بسوزانید و هر کس که نداد جانش را باخت .

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " دره گوشه و کنایه سلاطین اسلام بتباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند من جمله در زمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کرد که ویرا اذن دهد تا از کتابخانه که از فارسیان در نینوا باقی است ، برخی از نامه های علمی و عملی که قوام دولت و سلطنت و قواعد سیاست و ریاست و حکمت است بعربی ترجمه کند . معاویه پس از آنکه بر بودن آن کتابخانه اطلاع یافت امر کرد تا آنرا آتش اندر زدند و بسوزانیدند که ورقی

از آن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجا را بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تا مدت دو بیست سال واندی ، با قهر و غضب و وسایل گوناگون در محمولیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه در مصر و سوریه و شمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، در ایران بایاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی از خلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان در طی هزارها سال کشور داری بمانند ما نداشتند و ما کمتر از صد سال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تازیان در ترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر و یا تطمیع بمقام و جاه و زور و سیم و استعمال روزه اسلامی در شیت رویدادها روز بنایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته های خود را بزبان عربی تالیف نموده و آنرا غنی ساختند . بسیاری از ایرانیان پرستان . در بیرون انداختن بیگانگان از کشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی و مواجه با مخالفت های خودی و بیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ - ۲۰۱ هـ) طرح های بزرگی در تبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه عُدُر برادران خود که بوعده های دروغ و مکر اعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردید و سر از دست داد . بابک خرمی که در بخش آذربایجان دم از استقلال میزد و سالیان دراز سپاه اعراب را بیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسر کاوس پادشاه اشروسنه خراسان که در دربار خلافت میزیست و با او دم از یگانگی و دوستی میزد و او را در پیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شد و بدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفار که در ترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاہ خلافت ، بواسطه مرگ ناتمام ماند . مرد آویژ زیار (۳۲۶ - ۳۱۶ هـ) که آهنگ برجیدن دستگاہ خلافت و خراب کردن بغداد بر سر خلیفه و تعمیر بارگاہ انوشیروان و پایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطه خیانت نزدیکان خود که خویشان را بزور سیم خلیفه بغداد فروخته بودند ، در حمام کشته گردید . بسا از بزرگان و ایرانیان باستان دیگر در همین راه جان از کف دادند که ذکر همه سخن بدر از آن کشد .

بنا بر آنچه در بالا گفته شد ، اعراب در محو ملیت ایرانی و نابود کردن آثار و نفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، باز هم در گوشه و کنار ، وقایع و حوادثی را

استعمال روزمه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی ۳۴۷

میابیم که باروزمه زرتشتیان در کتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان و یاسید بوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تا سال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسد و دلیلی است برای اینکه نفوذ و اقتدار زرتشتیان در آن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی در ذکر چنین وقایع . روزمه زرتشتی را نیز با تفاق روزمه اسلامی یاد نموده اند . در همه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است و از سنه یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری در میان نیست ، و خود برهانی است که سنه جعلی یزدگردی در آن بخشها معمول نبوده . چنانکه چهل سال پیش در نامه هوست آورده ام سنه یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، در طی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما در این فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تا سده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی در ذکر وقایع بکار رفته است . در بخشهایی که روزمه زرتشتیان با تفاق روزمه اسلامی در ثبت وقایع بکار رفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان در آن روزگار را در بخشهای نامبر میباید . بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف با بن اسفندیار و صاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ هـ) و مولانا اولیاء الله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان (۸۰۵ هـ) و نیز ظهیرالدین مرعی الاملی الطبری از سادات مراغه صاحب تاریخ تبرستان و رویان و مازندران (۸۹۳ هـ) و حمزه اصفهانی صاحب تاریخ سنی الملوک در آثار خود روزمه زرتشتیان را یاد کرده اند . سلطان ابوکالینجار فرزند فنا خسرو عضدالدوله دیلمی نیز هنگام زیارت آثار تخت جمشید ، نام خود را با روزمه زرتشتیان بردیوار آنجا نقر کرده است و این خود نشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . در زیر صورتی است از وقایع یاد شده باروزمه زرتشتی :

ابن اسفندیار در مورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی از قبل بنو العباس بطبرستان ابوالخصیب بود . و اول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م) روز ورود حسن بن زید معروف بداعی کبیر را بساری در نخستین روز مستقره پاریسی بسال ۲۵۰ هـ (۷۴۶ م) نوشته اند .

یعقوب لیث صفا ربگفته ابن اسفندیار در هر مزدروز وارد بیبهشت ماه ۲۶ هـ

(۸۷۳ م) رهسپار ساری شد و خروج او از تبرستان چهار ماه بعد در شهریور ماه همان سال است .

داعی کبیر حسن بن زید العلوی در روز ۳ رجب برابر شهریور ماه سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳ م) درگذشت .

حمزه اصفهانی در سنی الملوک روزگشته شدن داعی صغیر محمد بن زید العلوی را آسمان و شهریور ماه برابر جمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) مینویسد . محمد بن هارون سرخسی روز تیر و مهر ماه قدیم ۲۸۷ ه از گرگان روانه تمیش و ساری شد .

ابوالعباس عبدالله عامل امیر اسمعیل سامانی در تبرستان ، در هر مزدروز و بهمن ماه ۲۹۰ هجری (۹۰۳) در دشت تمنگ یا تفنگا بنا صر کبیر و محمد بن هارون مصاف داد .

امیر احمد سامانی ، امارت تبرستان را بسلم ترک داد و او بتاریخ جمادی الاولی برابر روز اشتاد و آذر ماه ۲۹۷ ه (۹۰۹ م) رفت . مردم آمل در ۲۲ مهر ماه ۲۹۸ هجری بسلم ترک شوریده او را از آمل بیرون کردند .

اسفار پسر شیرویه در ۲۶ ذیقعدة ۳۱۶ هجری برابر اشتاد و آبان ماه در طالقان کشته شد .

مرد آویز پسر زیار در ۳ ربیع الاول ۳۲۳ ه برابر آبان روز و بهمن ماه در گرما اصفهان کشته شد .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز ۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهر ماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) ملک کاوس دعوت حق را اجابت کرد . بفرمان سید سلطان محمد پادشاه مازندران ، امیرکیا سید برادر سلطان با تفاق جمعی از بزرگان و خود مورخ میرظهیرالدین برای ادای مراسم تسلیت بملک جهانگیر و سایر فرزندان ملک کاوس و برادرش ملک اسکندر روز پنجم شنبه ۱۵ ذیقعدة موافق اول آبان ماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری بتوجه کجور شدند . ملک کاوس استندار رویان بود و سی و دومین پشت مستقیم او بجاماسب برادر قباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب اقلیم پارس در تخت جمشید (پارسپولیس) بردیوار پنجره بین ایوان و تالار از جانب مشرق کتیبه عربی زیر بخت نسخ نقر گردیده " حضرت شاهنشاہ المعظم ملک الملوک محیی دین و غیاث عباد اله و قسم خلیفة الله ابو کالنجار بن سلطان الدوله معز امیر المومنین اطال اله بقائه هذا المکان روز بهمن من ماه آبان سنه ثمان و ثلثین و اربع مائة متوجهها بالطالع الاسعد الی کرمان و کان حضره فی سنه ثمان عشره و اربع مائه و هی سنه الفتح بفاروق " .

کتیبہ ۶ بالاحکامیت از دویا حضورا بوکالنجار در تخت جمشید مینما یدیکی در روز بهمن و آبان ماه سال ۴۳۸ هجری (۱۰۴۶ میلادی) که عازم کرمان بوده و کتیبہ فوق را نوشته و یکبار در ۲۰ سال پیش از آن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شہریار در فاروق بوده است .

دانشمند معاصر آقای علی سامی در کتاب آثار تاریخی مرودشت ، ضمن توضیح درباره ویرانہ های شہر استخر مینویسد کہ محیی الدین ابوکالنجار فرزند فنا خسرو عضدالدوله در سال ۳۷۲ هجری بفرمانروائی فارس رسید و بدستور او در سال ۴۳۶ هجری شہر استخر را خراب و برج و باروی آنرا با خاک یکسان نمودند و ساکنین آنجا را بکلی بشیراز کوچانیدند .

چتراپاتی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب بہ چتراپاتی (ظل اللہ)
مرد دلیر و بیباک و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مرا تہ
در ہندوستان ، بگفتہ تا ریخ نویسان ہند پادشاہان
ساسانی میرسد .

چتراپاتی شیواجی پورساہوجی از گروہ بہونسلہ ، یکی از کشا ورزان دلیر و بیباک و مہور و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مرا تہ میباشہ . شیواجی در طی زندگی پرماجرا و پیکارہا ، روح دلیری و سلحشوری را در عروق مردم استان فعلی مہاراشتراد میدہ ، مردمیکہ کشا ورزان آرام و زحمتکش و توسری خور بودند و ہرگونہ زجر و آزار و ہتک شرف و ناموس و خرابی و بی احترامی نسبت بمعاہدشاہان را کہ سرداران و سربازان و فرمانروایان خارجی بر آنہا وارد میآوردند با خموشی متحمل میگشتند . فقط کوشاہان نشینہا رزمی و تہراندا ز و ژوبین انداز ما ہر بودند .

برگہای زرین تاریخ مرا تہ ، ویژہ پیروزیہای شیواجی است ، دلاوری کہ دولت نیرومند گورگانی معروف بمغول و اورنگ زیب سلطان جبار آن خاندان و سرداران مجرب و رزم دیدہ و آزمودہ او را پریشان و بی اعتبار ساخت . اینک کہ مردم ہند با آزادی و استقلال رسیدہ اند ، شہرہای مہم استان مہاراشتر استان نشین آن شہر بازرگانی و صنعتی بمبئی را با مجسمہ های بزرگ این فرزند دلیر و ماجراجوی خود کہ ضربات سہمگین بمناطق نیرومند قلمرو سلاطین مغول وارد ساختہ است آراستہ اند .

بگفتہ علی ابراہیم خان صاحب تاریخ مرہتہ ریاست مرہتہ با خاندان بہونسلہ میباشہ و نسبت آنہا بہ را جہ های اودیپور میرسد کہ لقب را نادارند . رانای متقدم بقول

مشهورا ز اولاد نوشیروان بوده. بهنگامیکه سپاه اسلام ایران را زیر و کردند، اولاد نوشیروان بهرجانب پراکنده شدند و یکی از آنها بهندا فتا دو بمنصب را جگی ارتقا یافت. الحاصله یکی از اولاد رانا، بنا بر نزاع و خصومت اخوان خود، سرزمین او دیپور را گذاشت. بکشوردکن رفت و در کرنا تک مقیم گشت. بزرگان دکن نظر بجلالت دودمانش طرح خویشی با وی در افکندند. فرزندان او دو گروه شدند یکی انتولیه دیگری بهونسله. بنا برگفته علی ابراهیم خان، خون ایرانی در عروق شیواجی جاریست که نسب او بوسيله نیاگاننش با نوشیروان شاهنشاه معروف ساسانی میرسد. مادر این موردبنا ذکر گفتار تاریخ نویسان دیگر در بعد صحبت خواهیم داشت.

نام ساهوجی پدر شیواجی پهلوان گفتار ما و یکی از افراد خاندان بهونسله که بکشاوری مشغول بود، نخستین بار در سال ۱۶۲۸ میلادی در برگهای تاریخ شیبیت گردیده است و آن هنگامی بود که فتح خان وزیر خاندان سلطنتی نظامشاهی در احمد اورا بتعاقب سپاهیان شاهنشاهی مغول، ما مورگار و وچپاول خاندیش شرقی ساخت. بحران اوضاع سیاسی روزگار و کشمکشهای با دولت مغول و تهاجمات مستمر سپاهیان بیجا پوری، رشته شیرازها مورسلطنت نظامشاهی را از هم گسیخته و فرصت خوبی بدست ساهوجی که مبرز، ورزیده و کار دیده بود داد تا سروسامانی با وضا پدرم و برهم و پیریشا خود بدهد و دهستانی چند از قلمرو نظامشاهی را مالک گردد.

تولد شیواجی

چتراپاتی شیواجی دومین پسر از نخستین بانوی ساهوجی بنام جیجی بائی در دهم آوریل ۱۶۲۷ قدم بعرصه وجود نهاد. بگفته ما حسب تاریخ مرهته، ساهوجی از قوم بهونسله نخست در زمره ملازمان برهان نظامشاه انسلک یافته بعد از آن در سلک اتباع عادلشاه که فرما نروای کوکن بود داخل گشته شرایط خدمت بتقدیم رسانید. بسال ۱۶۳۷ بخش پونه و غیره در جاگیر (املاک) خود یافت و در آن بخشها بآیین زمینداری بنای توطن گذاشت و در آخر عمر بنوکری شاهجهان پادشاه گورگانی سرمایه افتخار اندوخته ملازم رکا بشد و شیواجی پسرش در جاگیر بود. شهر پونه که اینک بعد از بمبئی مرکز استان مهاراشتر است بشمار میآید در آن روزگار روستای مخروبه ای بود و باشندگان آن بسیار اندک و پراکنده و خانه های پوشالی، مساکن آنها را تشکیل میداد. مباحث ساهوجی در آبادانی پونه اقدامات مجدانه بعمل آورد و مزارع و باغات عالی احداث و بناهای رفیع برای اقامت ارباب خود ساختار نمود. پس از مسافرت ساهوجی از پونه و اشتغال او در پیکارهای ابراهیم عادلشاه، با نویش جیجی بائی با تفاق کودک خردسالش شیواجی بسرپرستی مباحثا ملاک در آنجا

میزیستند. شیواجی تربیت یافته ما در دانشمند و مباحث سردلسوز پدر خویش میباشد. در تمام مدت عمر لذت مهر و محبت پدری را نچشیده است.

بگفته سرکار رضا حبتاریخ شیواجی، شیواجی بسال ۱۶۳۸ وارد پونه میگردد و ۱۱ سال بعد هنگام وفات مباحث و مربی خویش، رتق و فتق امورا راضی و مزارع را خود بدست میگیرد، در حالیکه پدرش در میدان پیکارها و تهاجمات گوناگون روزگار خود را بسر میبرد. بگفته سرکار، شیواجی نیز مانند اکبر شاه و حیدر علی و رانجیت سینگ پادشاه بزرگ هند بیسواد و ابله بوده است. بگواهی کارمندان شرکت بازرگانی شرق انگلیسی که در آن روزگار در هند بسر میبردند، عرایضی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیر میداد تا برایش بخواند و تا کنون هیچگونه نوشته‌ای بخط خود او دیده نشده است. اما شیواجی هوش و ذکاوت فراوانی داشت و غالباً مندرجات کتب دینی و داستانهای حماسه‌ای را که بگوشش میخوانده اند در حفظ داشت.

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادلشاه که بمرگش پایان یافت، آتش آشوب و شورش در سراسر قلمرو سلطنت او شعله ور گشت و سربازان و سرداران را که برای حفظ قلاع و نگهبانی مرزها گذاشته بودند، بواسطه نبودن کارفرما و نرسیدن جیره و آذوقه آواره گردیدند. از طرف دیگر سرداران سپاه دولت مغول با وارد ساختن فشار بر عادلشاه و تهاجمات پی در پی، بخش مهمی از قلمرو سلطنت او را باضمام دهستانهای متفرقه ساهاجی پدر شیواجی را که در بخشهای دیگر داشت بین خود و سلطان بیجاپور تقسیم نمودند. شیواجی که مرد بیباک و متهور و ماجراجو و ورزیده بود در آن حال فرصت یافته سربطغان و تمبر در افراسشته اطرافیان را بدور خود جمع ساخت و اکثر قلاع و باروهای معتبره را برای عادلشاه که خالی از سپاهیان محافظ و آلات دفاع بود بتصرف خود در آورد. بگفته ظهوری صاحب محمدنامه، اقدامات شیواجی در بسط متصرفات خود، بواسطه توقیف ناگهانی پدرش ساهاجی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجاپور و غصب او و ملاک او در بخش جنوبی کشور بحال ایست درآمد. شیواجی برای نجات پدر بفرار افتاد و چاره را منحصر در جلب دوستی و حسن نظر شاهجهان شاهنشاه مغول نسبت بخویش و خدمت در بسط قلمرو سلطنت او دید که با سلطان بیجاپور روابط حسنه نداشت. لذا بشاهزاده مراد بخش که از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردید و پیشنهادهای دحاضری خود را در خدمت شاهنشاه با و گوشزد کرد و در ضمن وساطت شاهنشاه را در نجات پدرش از چنگال سلطان بیجاپور تقاضا نمود. شاهزاده مراد بخش بغیر از وعده‌های زبانی، بشیواجی همراهی نکرد، تا آنکه سلطان بیجاپور پس از چند ماهی بنا بمصالح سلطنتی خویش، ساهاجی را با گرفتن پیمان وفاداری و تعهد پرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی از زندان رها کرد.

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوچی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنها خود را لازم ندانسته پیروی از فعالیت‌های دولتین مغول و بیجا پور تکه‌هایی از قلمرو سلطنت نظامی را متصرف گردید. بگفته‌ی علی‌ابراهیم خان "چون علی‌عادلشاه به سلطنت رسید بوا سطر صغرسن، خبرگیری ملک چنانکه با یدنتوانست. لذا زور و قوت شیواجی دوچندان شد، و ساقی قلاع ککوکن را بتصرف درآورد و نیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا و آماده ساخت و از متابعت علی‌عادلشاه بی‌محابا سر باز زده شروع بتاخت و تازوتاراج نواحی و اطراف ککوکن کرد."

در آن اوان شاهزاده اورنگ‌زیب از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشید تا او را برسمیت شناختن متصرفات تازه خود و اداسا زدکاه از علی‌عادلشاه تسخیر کرده بود ولی اورنگ‌زیب روی موافقت نشان نداد. بنا بر این پس از چندی بخشی از سواران جنگی خود را برای تهاجم و غارت و چپاول قلمرو دولت مغول در دکن اعزام داشت و آنها نیز ما موریت خود را با تهور و جسارت بی‌اندازه انجام دادند و تا دروازه احمد نگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعت از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را در شمال بجا پید و زروسیم و جواهر و اموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ‌زیب برای دفاع از قلمرو خویش و حفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجا پور پیمان مودت بست و با تفاق یکدیگر برخلاف شیواجی به پیکا ریپرداختند. شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، و ارتفاعات کوههای صعب‌المرو رکشانید و رستم و افضل خان بزرگترین و قهارترین سر لشکرهای سلطان بیجا پور را با مهارت و تدبیر قتل و غنایم بیشمار بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنا در را متصرف و راههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته‌ی علی‌ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جهانزادگان است برگشا دورفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ‌زیب عالمگیر که در اما متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جدا ده پر خاش پیمودن گرفت. حضرت خلد مکن که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با میرالامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد. هر چند امیرالامراسعی و تلاش بسیار بکار برد کاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل و تهور و سرعت شگفتی که خاصه او بود بر لشکرگاه امیرالامرا شبی خون زد و در پی قتل شایسته خان در حرمسرای او داخل گردید ولی امیرالامرا بوا سطر هوش یکی از کنیزان با جامه خواب فرار نمود و بوالفتح خان پسرش در آن گیرودار کشته گردید و شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن و غنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین ، شایسته خان را از سر لشگری معزول و پسر خویش شاهزاده محمد معظم را رسماً بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب و سر لشگری ورتق وفتق امور و فرمان صلح و جنگ را براجہ جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده اورا روانہ دکن ساخت . راجہ جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلسلاع بسہ تاکتیک جنگی شیواجی ، در حملات و پیکارهای چندکے با او نمود ، قلاع چندی را متصرف و قلمرو وی را تاراج کرده ، اورا مغلوب و بزانودرآورد . چنانکہ شیواجی برای حفاظت جان و مال بقیہ اتباع خویش درخواست صلح داد و با تخلیہ چندین قلاع معتبر دیگر پیما ن صلح را طبق مقررات کمر شکن بدلخواہ راجہ جیسینگ مہر کرد و از بیچارگی لوازم اطاعت بجا آورد . راجہ فرمان عفو تقصیرات گذشتہ اورا از دربار شاہنشاهی دراگرہ بخواست و سنبہا جی پسر شیواجی را با خلعت زینا و لقب پنجهزاری سرافراز نمود .

شیواجی پس از آنکہ دغدغہ خاطرش از ناحیہ نیروی مغول آرامش یافت بسہ حملات خویش بر قلمرو سلطان بیجا پور بیفزود . آبا جی سندیسردار و شہر کلیان را مسخر ساخت چنانکہ فرماندار شہر درگیر و دارفرار فرصت بردن بستگان خود را ہم ننمود . سردار شیواجی یک دختر زیبا و خوشگل مسلمان را دستگیر و بشیواجی تقدیم کرد . دختر پریشان و مضطرب و از ترس ناموس رنگ باخته بود . شیواجی برای دور کردن ترس و خوفش گفت " اگر مادر من نیز چون تو وجیہ میبود من ہم مرد خوشگلی میبودم . سپس اورا با زینت و جواهر بیا راست و با تفاق پانصد سوار نزد خویشانش بسہ بیجا پور فرستاد کہ در آنجا پناہندہ شدہ بودند . بگفتہ خانی خان مورخ متعصب اسلام ، دختر نامبرده عروس ملا حمدنواب فرماندار کلیان بود و اخلاق نیکوی شیواجی را کہ برخلاف مہاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد ، بسیار میستاید .

شیواجی با اصرار پی در پی راجہ جیسینگ و وعده و پیما نہائی مبنی بر اینکہ اگر ناصیہ ساری دربار شاہنشاهی گردد ، اورنگ زیب شاہنشاه مغول اورا با خلعت و جاہ و مقام پیشین سرافراز میسازد و با احتمال قوی قلمرو مفتوحہ اورا دوبارہ با و مسترد میدارد ، بالاخرہ برخلاف میل و تصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امور کشورداری در صورت غیاب ہمیشگی بسال ۱۶۶۵ م بسا پسرش سنبہا جی و برگزیدگانی از متابعان باگرہ و پایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود ، از قضای روزگار و رودا و بانجا مصادفہ شد با نخستین جشن تولد شاہنشاه پس از نشستن بر سریر شاہنشاهی دراگرہ ، و جاور و جنجال زیادی در دربار برپا بود . بواسطہ تاخیر شیواجی و ورود او بروز جشن ، کسی از بزرگان دولت و ہم شان با او بواسطہ حضور در دربار فرصت استقبال اورا نداشت مگر یکی از سران ناچیز و مہماندارا و پسر راجہ جیسینگ . شیواجی هنگام ظہر وارد دربار گردید و بزرگان و سرداران بنسبت مقام خویش رده بستہ ایستادہ بودند . شیواجی را اشتباہا " در چند صف پشت سردیگران و

دررده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر و ننگین بود نگاهداشتند و آنهم در جائیکه از نظر شاهنشاه مخفی بود . بعلاوه مهاراجه جسونت سینگ که جلو او ایستاده بود ، سرداری بوده که در میدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان او کرده روی بگریز نهاده بود . شیواجی از دیدن اینحال بغرید و با غضب صدای اعتراض بلند نمود که مردی چون من پشت سرنا بکاری قرار میدهید که در میدان رزم پشت خود را بسربازان من نشان داده است . این را گفته از دربار قدم بیرون نهاد .

پادشاه پس از اطلاع از پیش آمد چند نفر از بزرگان دربار را مامور کرد که شیواجی را آرام کرده و خلعت با و پوشانیده بدربار باز آورند . ولی مزاج گرم و تند شیواجی از سخنان نرم و عذرهای آنان آرام نیافت از رفتن بدربار رو پذیرفتن خلعت سرباز زد . لذا بزرگان با سیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز و مسافرت دور و دراز که پیموده است دگرگون گردیده و از حال اعتدال بیرون است . بنا براین مهماندار بفرمان شاه ، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد .

سر لشکر و سردارانی که در میدان آورد گاه از شیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند وهم بواسطه حسادت با راجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود ، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته و پیمانها راجه جیسینگ با و داده بود بی اعتبار سازند . لذا گوش شاه را نسبت برفتار حق بجا نبشیواجی ، در دربار و تهور بی سابقه و مسموم ساخته و را بقتل وی ترغیب مینمودند . پسر راجه جیسینگ که سمت مهماندارى او را داشت پشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده های بسیار خوب مبنی بر نوازش و دلجوئی شاهنشاه از وی او را بدربار و آگره روانه ساخته است . اگر چنانچه شاهنشاه ب فکرنا بود کردن شیواجی است بهتر است اول او را (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی پرداز اورنگ زیب برای تسکین خاطر او قاصدی بدکن اعزام داشت تا گزارش وعده و پیمانی را که راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد و در ضمن شیواجی را در منزل حبس نظر نمود و خانهاش را با پانصد سرباز مسلح محاصره کرد و چندین نفر نیز در خود منزل کشیک میدادند و او را از نظر دور نمیداشتند و در ضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود . بالاخره شیواجی در طی سه ماه حبس نقشه فرار خویش را طرح و عملی نمود و مسافت یک هزار میل را از آگره پایتخت اورنگ زیب تا را جگر دپا پتخت خویش بیراهه و پیاده در مدت ۲۵ روز پیمود .

فرار شیواجی از آگره ، اورنگ زیب را پریشان ساخت و مهماندار او را زندانی و محافظان را سیاست نمود . شیواجی پس از ورود بما وای خویش خود را تا سه ماه پنهان ساخت . پس از استراحت و بهبودی کامل خود را آفتابی و نقشه کین تیزی از دولت مغول را طرح و عملی نمود و دو دفعه ناگهان و با سرعت شگفتی بشهر سورت پایگاه نظامی دولت مغول و مرکز بازرگانی حمله برد و آن شهر را با استثنای کاخانهای انگلیسی و پرتغالی و هلندی کاملاً غارت و آتش زده مراجعت نمود .

غا رتگری و سرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاده بود که استماع نامش مردم آن سرزمین را بلرزده درمی آورد. سورت موقعیت بازرگانی خود را بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک و جزیره ما هیگیرا با تلاقی بمبئی را پایگاه و مرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی در زندگی ماجراجویانه و دلورانه خود سالودهٔ سلطنت مرهته را بریخت و این گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه و سلحشوری سوق داد.

تا جگذاری

بین هندو رسم است تا پادشاه هند و مراسم تا جگذاری را که با مراسم دامنه دار و پرپیچ و خم دینی توأم است بجانیا و ردا و رایا دشا همیشه سندیلکه و راطا غیویا غی میخوانند و فرما نبری نمیکنند. شیواجی برای رفع این نقیصه و هم برای اینکه پادشاهان دیگر هند را پادشاهان نوینی بشناسند، ناگزیر شد که پس از پیروزیها و بسط قلمرو سلطنت مراسم تا جگذاری را بعمل آورد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت و آن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خستریا) را محقق تا جگذاری میدانند و مراسم را برای اوج می آورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشا و رز بود و پیر مردان قوم بیاد داشتند تا جگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین و سرگروه برهمنان پندیت بخشتریان بودند و گواهی دهند. بنا بر این وزیرا و پس از کوشش بسیار شجره نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد و برهمنان را نشاند و متبخر در چا روید، بنام گاگا بها ته بدرستی آن شجره نامه گواهی داد و پس از الحاح و اصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شد مراسم تا جگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد و از مرکز خویش در بنارس و شمال هند بد جنوب هند و راهیری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاگا پس از ورود به راهیری، مراسم تا جگذاری را نخست با پایبوسی از ما در پس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاشتن او و عدم تجا و زحمله برشته بازرگانان آنها در مجلس جشن حاضر در ۱۱ ژوئن پیمان بازرگانی و کسب اجازه در تشکیل تجا رتخانه در پرا و قلمرو و با دولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذشت.

اصل و نسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از اخلاف راناهای اودیپور میداند که نسب خود را بیکی از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاه ساسانی میرسانند و گفته امبئی برای اینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران با طرف پراکنده شده و یکی از آنها بهند افتاده و بمقام را جگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسرو پریز در قتلعام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دوسه کودک شیرخواره که در ایران بگمنا می میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده‌ای باقی نبود که پا بفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی مرگ را بر پشت بدشمن کردن گوارا نترمیدانسته‌اند. با احتمال قوی شاهزاده‌ای از ساسانیان در روزگار هرمز یا خسرو پرویز بهند رفت‌ه باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی در مقاله خود مورد شیواجی و رابطه او با بمبئی در سالنامه ۱۹۶۰ قیصر هند بمبئی با استناد از مندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette سالمه مه ۱۹۰۶ م مینویسد "شیواجی خود را از اخلاف رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میدانند. شاهانیکه خود را از نسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ م) از دختر امپراتور موریس (۵۳۹ - ۶۰۲ م) می‌شمارند و به آن مباحات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدر نبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف پدر قدبرافراشت و سپس بهند فرار نمود. شاهزادگان راجپوت او را عزیز و محترم داشتند. بعدها با یکی از دختران آنها ازدواج نمود و راناهای اودیپور از این پیوند بوجود آمده‌اند."

قسمت اخیر گفته آقای جی‌جی باهی قابل قبول نیست زیرا که نوشزاد بگواهی شاهنامه و روضه الصفا جلداول در پیکاری که با کمک عیسویان ایران با سپاه پسر نمود در میدان جنگ کشته شد. ناسخ التواریخ نیز همین قول را تکرار اما نام پسر مسیحی انوشیروان را نوبر داد مینویسد که تحریفی است از نوشزاد. دکتر آرتسور کریستنسن نیز با همین عقیده موافق است.

اورم Orme در آثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد "شیواجی از اخلاف راجه چیتور می‌باشد که نسل خود را به پورس میرسانند و مباحات میکنند براینکه خاندان آنها قدیمترین و معتبرترین پادشاهان هند و راجه بزرگترین گروه راجپوت می‌باشند. سرتامس روه Sir Thomas Roe بارنیر Barnier تیونات Theuenot نیز با این قول موافقت. اما ابوالفضل در آئین اکبری مینویسد که شاهان چیتور از اولاد انوشیروان پادشاه ایران می‌باشند."

دکوننه De Cunha مورخ مشهور پرتغالی در کتاب خویش Origin of Bombay مورد اصل و نسب شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی از گروه بهونسله می‌باشد و نام پدرش ساهاجی و نام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خود را از شاخه جوانتر خاندان شاهی اودیپور میدانند. پدر مالوجی را نام بالاجی فرزند بهوساجی و نخستین فرد این خاندان است که در دکن سکونت اختیار کرد. ساهاجی پدر شیواجی با جی‌جی بائی دختر جادورا و ازدواج نمود. جادورا و خود را از نسل راجپوت مارور میدانند که چیتور پایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب خود را از یکسو به گلوت Ghelot پادشاه مارور میرسانند و از دیگر سو بخاندان ساسانیان ایران . پرنس گوها Goha که در ولای پایتخت نیاکان خود فرمانروائی میکرد بدختر انوشیروان از زن عیسویش که دختر امپراتور موریس بود ازدواج نمود و راجه باپور Bapur از این پیوند متولد شد . یکی از دختران راناها (شاهان) بعقسد ازدواج جوانترین پسری زدگردد آخرین پادشاه ساسانی در آمده است .

بگفته پروفیسور عباس شوشتری (مهرین) . پسر ونوه یزدگرد مدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده اند . بنا بر آنچه گذشت در عروق شیواجی نه تنها خون هندی از راجپوتهای دلیر مارور جاری بود بلکه بگواهی مورخان نامبرده در بالا خون پادشاهان ساسانی ایران نیز جاری داشت .

ایرانیان وزرتشتیان درهندا زروزگاران کهن

شاهنامه فردوسی ، آئین اکبری شیخ ابوالفضل ، تاریخ فرشته ، از پادشاهان سرداران ایران ، درهند ، دردوران پیشین صحبت مینماید . درمهابهاراتا ، ریگ ویدا ، کتب دینی هندوان ، اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجود است . ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق ، که مولانا شرف الدین علی یزدی ، بامیرزا ابراهیم نوه امیر تیمور ، از روی یادداشتها و اسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد ، بسازگبران و مجوسان وثنویه یاد میکند ، که درسند ، بطئیر ، پانی پت ، دهلی ، میرتهه و جمون با تفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری بسه دفاع میپرداخته اند . اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها و دیگران میپردازیم . شاهنامه مورد فرانک ، مادر شاه فریدون که برای تامین جان فرزند شیرخواره خود از خطر ضحاک خونخوار او را بهند میفرستد چنین گوید :

چنین گفت با مرد زنها ردار
فرا ز آمده است از ره بخردی
که فرزند شیرین روانم یکیست
شوم با پسر سوی هندوستان
مرا این را برم سوی البرزکوه
چو غرم ژیان سوی کوه بلند
که از کارگیتی بی اندوه بود

دمان مادر آمد سوی مرغزار
که اندیشه ای دردم ایزدی
همی کرد با یدکز آن چاره نیست
ببرم پی از خاک جادوستان
شوم نا پدید از میان گروه
بیاورد فرزند را چون نوند
یکی مرد دینی بر آن کوه بود

منم سوگواری ازایران زمین
همی بودخواهدسراجمن
پدروار لرزندهبرجان اوی
نیاورد هرگز بدو بادسرد

فرانک بدوگفت ای پاکدین
بدان کاین گرانمایه فرزندمن
ترا بادباید نگهبان اوی
پذیرفت فرزند او نیکمرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی و نامه نوشتن شاه گشتاسب با طرافس
از پیروزی در پیکار با ارجاسب گوید .

که ما را خداوند یافه نهشت
گزینی با آذر پرستان دهید
که فرخ شد آن شاه و ارجاسب شوم
غلامان و اسبان آراسته
گزینش بدادند شاهان سند

سوی کاردانانش نامه نوشت
چو پیروزی شاهتستان بشنوید
چو آگاه شد قیصر آن شاه روم
فرسته فرستاد با خواسته
شه بربرستان و شاهان هند

در جای دیگر مورد آتش پرستی گوید :

میگوئید که آتش پرستان بدند
مورد اسفندیار روئین تن که از سوی شاه گشتاسب ما مور بروائی دین میگردد چنین
آورده :

همه کشوران را بدین اندر آر
بگرد همه کشوران با سپاه
زدریا و تاریکی اندر گذشت
همه نامه کردند زی پیلتن
از این دین گزارش همی خواستند

بدوگفت پایت بسزین اندر آر
بشد تیغزن گرد کش پور شاه
بروم و هندیستان بر بگشت
شهروم و هندوستان و یمن
مر این دین به را بیا راستند

شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم در هندیان صحبت میدارد که ذکر همه
سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته موردا ایرانیا در هندیان گوید "مهاراچ ولدکش پیوسته
پا شاهان ایران طریقه محبت و داد سلوک میداشت . اما آخر کار برادرزاده از او
رنجیده بخدمت فریدون رفت و وی گرشسب بن اطرو در اسپاه رزمخواه بکمک او
تعیین فرمود و چون گرشسب بدیار هند درآمد ، خرابی بسیار آن دیار رسانید و
تاخت و تاراج بده سال کشید . مهاراچ پاره ولایت ببرادرزاده خود داد و از خود
راضی ساخت ، و پیشکش خوب بهمهری گرشسب ، جهت فریدون ارسال داشت . در زمان

مهاراج، سام نریمان از جانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان، روبه پنجاب آورده بود و مالچند سپهسالار، با خلاصه لشکر هند بمقابلها و شافته، جز صبر چاره نداشت، تا آنکه مالچند بوسیله ایلچیان چوبزبان و فرستادن زرو جواهر و پیلان و دادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت، بعضی بر آنند که از عهد فریدون، با زینجا بدرتصرف پادشاهان عجم بوده و اولاد گرشب کد رستم و اولادش باشند پنجاب و کابل و زابل و سند و نیمروز بجا گیرداشتند.

"کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف او بلند شدند، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمداد نمود. منوچهر سام نریمان را با سپاه گرانگسیل نمود. کیشوراج تا موضع جالندر استقبال کرد و لوازم ضیافت بتقدیم رسانید و بهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد. رایان دکن از هیبت سپاه ایران، پریشان گشته، ملک دکن با زبنتصرف راجه هند درآمد.

"زمان فیروز رای ولد کیشوراج، چون از فوت سام نریمان، ضعفی در سلطنت منوچهر پدید آمد و افراسیاب که آنته از فرصت مینمود بر او لشکر کشید و غالب گشت، فیروز رای حقوق منوچهر و سام نریمان بر طاق نسیان گذاشته، لشکر به پنجاب کشیده، از تصرف مردم زال بن سام نریمان بر آورده جالندر را دارالملک خود ساخت و ایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده، خویشتن را از زمره دولت خواهان او شمرد. تا عهد کیقباد پنجاب بدرتصرف رایان هند بود. اما چون جهان پهلوان رستم دستان مسند پهلوانی را بوجود خویش مزین گردانید، بقصد استرداد پنجاب متوجه هند شد. فیروز رای تاب صدمه رستمی نیاورده. خود را بکوهستان ترهت کشید و چون رستم، سند و ملتان و پنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد، فیروز رای هراس بیقیاس بخود راه داده، بکوهستان چهارکنده وکننده و ارگریخت و دیگر روز خوش ندید و در همان ایام درگذشت. چون خبر فوت فیروز رای، برستم دستان رسید، بنا بر بیحقوقی و بیوفائی که از رای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش بر مسند سلطنت متمکن گردد. پس یکی از سرداران هند را که سورج نام داشت و در آن اوان بخدمتش شتافته بود. بر تخت هندوستان نشانیده خود با ایران مراجعت نمود - سورج بعد از ۵۰ سال حکومت درگذشت. معاصر کیقباد بود و هر ساله باج میفرستاد. پس از او پسرش بهراج پادشاه شد، کیدار نام برهمنی بر او خروج کرده زمام سلطنت هند بکف گرفت و پادشاه بزرگ شد اما غاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسرو بردوش داشته تحف میفرستاد.

صاحب آئین اکبری (جلد سوم) در مورد اقامت و آمدورفت پادشاهان و سرداران ایران به هندوستان و چین مینویسد "جمشید شانزده سال در کابل بسر برد و نهفته

میداشت ، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت ، اسدی از آن شب
گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه نشا ندم دم دود بر روی ماه
چنان تیره گیتی که از لب خروش زبس تیرگی ره نبردی بگوش
و چندی ما بین سپاه هیگری بسر برد و چون نزدیک شد آشکارا گردد ، از راه
بنگاله به چین گریخت و در آن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک ابن
مرداس نیز چند بار به هند رفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان زبا بل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سپاه کهرفتی بدان بوم هرچندگاه
گرشاسپ بن اطرب بهندوستان آمد و شگرف آویز شبهائی کرد اسفندیار روئین
تن بروائی آئین زرتشت برآمد ، و از کوشش او جهانیا ن بدان کیش گرویدند . بیاس
نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام
نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم و بهمن اسفندیار نیز بهندوستان
آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب را از پادشاهی بهمن و برانداختن خاندان و
ویران ساختن زابلستان و فرزندان رستم و بر آوردن میت گرشاسب و فرزندان و را از
دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه او را در قنوج هند بر ساختند . و چون گرشاسب عنصر
پیوند گسیخت نعلش او را سام بدان معموره رسانید . و چون سام را پیمان نه زندگی
بر شد ، زال او را بدان شهر برد و چون رستم فوت کرد ، فرامرز او را بقنوج رسانید
و چون بهمن بر زال و فرامرز چیره دست آمد و فرامرز در آن آویزه فروشد
زابلستان را خراب کرد ، و بقنوج آمد . آهنگ آن دخمه نمود ، از سهمناکی نتوانست
درآمد . گویند هر کدام از آن چهار بزرگ ، از پیش بینی جهت او ، تحفه سترک
در آنجا گذاشته بود . از آن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسرو هنگام بدرود کردن
این جهان برستم داده ، و نودمین الماس از گرشاسب و هر کدام از ایشان برخی از نیکو
کاریهای خویش بر لوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزند
نرسانند . بهمن از چنان پیش بینی و پیشکش ، بدر ازای غم در شد و دست از آن سکا
باز کشید . همانا که فرامرز دوبار با این ملک آمد ، چه رستم هنگامی که با برز و نبرد
میباخت و بازوی او آسیب یافت ؛ بکیخسرو میگفته که اگر امشب پور من از هند
بیاید ، چاره برزو تواند کرد و بناگهانی رسیدن و کار ساختن او برزورا ."
" مانی پیکرنگار از چیره دستی خود را پیغمبر و انمود که منم فارقلیط .
شاپور بن اردشیر با بکان او را پذیرفت و در کمتر زمان ناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد. خواست که او راه‌گرای نیستی گرداند. بحیله‌کاری راه‌گریز فراپیش گرفت، و از آنجا بهند آمد و هنگامه‌لختی گرمی پذیرفت و بختا و ختن رفت. بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد. " بدیهی است بسیاری از پیروان ایرانیان نیز با تفاق او در هند در حال اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده‌اند.

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی در تائید گفته آئین‌اکبری، در یکی از مقالات ایرانشناسی خویش گوید که هنگام مسافرت بدره خیبر، مردم آن حدود بنای باره جمرو، واقع در آن حوالی را بشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسور دارمسترن نیز همین قول را از مردم آن سامان شنیده.

چندین نفر از خاورشناسان معتقدند که ایرانیان از دوره ویدا بخاک هندوستان قدم گذاشته‌اند. دکتر اشپیکل در دیباچه اوستا جلد دوم ص ۱۰۶ گوید: " محل سکونت ابتدائی نژادهند و آلمان را در منتهی شرقی ایران در بخشی باید جست که جیحون و سیحون سرچشمه میگیرد... نه تنها ایرانی بلکه هندی نیز با تفاق آنها بشهرهای سند مهاجرت نموده‌اند و یحتمل ایرانیان بنا با اختلافی که در دین و ایمان با هندوان پیدامی نمایند، بسوی مغرب رهسپار میشوند. " پروفیسور مکس مولر گوید " حتی با گواهی جغرافیائی نیز میتوان ثابت کرد که زرتشتیان قبل از مهاجرت با ایران، در هند ساکن بوده‌اند. زیرا واژه‌ای که در دوره ویدا، برای زرتشتیان بکارفته، در حق فرقه‌ها و ملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد. بیشک نیاکان زرتشتی کنونی در دوره ویدا از هند با ایران مهاجرت نموده‌اند. " باز در سخنرانی خویش مورد علم زبان همین گفته را تکرار و گوید " زرتشتیان از جمله کولونی‌ای میباشند که در شمال هند و بسا مردمی که کتب دینی آنها ویدا میباشند با هم میزیسته‌اند. سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) و ایران کوچ مینمایند. "

پروفیسور بهاگوت واپته در کتاب خویش کلید تفسیر ویدا اشعار میدارند در ریک ویدا اشاراتی مورد پارسیان و پارتیان موجود است، چنانچه در یک ویدا (8-1105) آمده پارشوها (پارسیان) مرا مثل چندین زن بستوه در آورده‌اند. در بخش (46-6-VIII) آمده از یادوا، شهر تریندیره، صدگا و واز شهر پارسی هزار گابزور گرفتم، باز جای دیگر آمده " ای مردم پارتیان و پارسیان ثروت شما را دیده حاضر بغارت میباشند. ای ایندرا و ارونا پیش آمده، دشمنان دسیو و آریان را نابود ساز.

پروفیسور لودویک، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بپارتی و پارسی معنی میکند. در سنگ نبشته بیستون نیز واژه پارسا و پارشوه آمده که برابر واژه‌ها

پارشوا و پریتوسا نسکریت است . بنا بر آنچه گذشت گروه پارشوا و پریتو مردم ناحیه‌ای میباشند که بر هند حمله می نموده‌اند . و کتر مویر در متون سا نسکریت اشعار میدارد که از واژه دسیو در کتب سا نسکریت مراد انسان است نه دیوان . دسیو مردم اروپائی میباشد . شاپورجی هدی والا با مدارک نشان میدهد که واژه دسیو در ریگ ویدا برای نام زرتشت و زرتشتیان بکار رفته است .

در متن منوسمریتی آمده که کامبوجه ، یایوانه ، سکا ، پراده ، پهلوه و مانند آن مردم دسیو میباشند . بگفته چندین دانشمند از پهلوه . مراد پارسی یا پارتی است . بنا بر این اگر مردم دسیو در دوران ویدایا پیش از آن در هند میزیسته‌اند پهلوه هم جزو آنان بوده‌اند ، به گفته استرابو ، ارشاک بنیان گزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند . بگفته کنینگام واژه‌داهی در اوستا دهیو و در سا نسکریت دسیو میباشد .

نویسنده مقاله واژه هون در دایرة المعارف بریتانیا گوید مردم هون پیکارهای بسیار در دوره زرتشت و حتی قبل از آن با پارسیان و پارتیان داشته‌اند . بگفته گشتا سب نریمان با ستناد از طبری ، انوشیروان و خسرو پرویز با پیمانهای با پادشاهان هند جنوبی و سند ، رابطه دوستی برقرار و تحف و هدایا با تفاق سفیران بهم‌دیگر رد و بدل میکردند . سال ۶۲۵ میلادی سفیری از جانب پولی کسین دوم پادشاه هند بدربار خسرو دوم رفت . شاهنشاه ایران نیز سفیری از جانب خود بدربار پادشاه هند فرستاد که با احترام شایانی پذیرائی شد ، تا بلونقاشی بزرگی در غار نمره یک اجانته نزدیک اورنگ آباد : هر چند از گذشت زمان خراب گشته : باز هم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه هند ، توسط سفیر نمایان است . بگفته صاحب بمبئی گزت (جلد ۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبور سندی است که مکتب نقاشی اجانته از مکتب نقاشی ایران الهام گرفته است بگفته فرگوسن ، در سال ۳۶ پادشاهی خسرو دوم نامه و هدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هند پولی کسین دوم (۶۱۰ - ۶۳۴ م) رد و بدل میگردد . ورود سفیر انوشیروان بدربار پولی کسین دوم ، پادشاه بادامی واقع در جنوب مرآتة موضوع یک تابلو نقاشی در غار اجانته میباشد . تابلو دیگر بنظر میرسد خسرو پرویز و معشوقه زیبایش شیرین باشد .

صاحب بمبئی گزت (جلد ۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبر در دست در اوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای از ایرانیان وارد هند میگرددند . بعقیده ویلفورد رئیس دسته نامبرده پسر خسرو پرویز بوده و خاندان مهاراجه اودیپورا نسل اوست .

شیخ ابوالفضل صاحب آئین اکبری در جلد اول ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تأیید گفته بالا مینویسد که رانای میوارازگروه کهلوت، خود را از نژاد انوشیروان عادل می‌شمارد چتراپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا، در دکن، که اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت، خود را از اولاد رانا ونسل ساسانیا ن میدانند. نگارنده در مجله مهر شماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح در این مورد صحبت داشته‌ام.

نفوذ دین زرتشتی در هند

در دوره ظهور اشوزرتشت، برهمنی دانشمند و عارفی کامل در هند میزیست که چنگر نگاه‌ها چه نام داشت. (دره سند را با حتمال قوی در روزگار پیشین هند می‌گفته‌اند) جا ما سب وزیر شاه گشتا سب پادشاه بلخ یکی از مریدان او بشمار بود. چون شنید پادشاه و درباریان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند، برانگیخته شد. نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد، که ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه گشتا سب او را ببلخ و مناظره باشت زرتشت دعوت نمود. چون بپایتخت رسید و با پیغمبر روبرو گردید. پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب بشنید. سربکرنش فرود آورد و دین پیغمبریزدان را پذیرفت و بهند مراجعت نموده، بروائی آئین مزدا پرداخت. همینطور سنت زرتشتیان، از بیاس‌نامی ذکر میکند، که از عارفان هند بوده و در بلخ به حضور پیغمبر رسیده و ایمان آورده، بهند مراجعت نموده است. صاحب زرتشت نامه و دبستان المذاهب از آنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی. مهد دین آریائی مزدیسنی و زرتشتی میباشد، بیقین میتوان گفت که دین به از راه قندهار به پیشا و روپنجا بوشمال هند و فلوات جنوبی کوه هیمالیا نفوذ پیدا کرده و با حتمال قریب، بواسطه نفوذ ایسن دو عارف هندی بسیاری از مردم آریائی نژاد شمال هند، بدین زرتشتی درآمده‌اند. دکتر جیوانچی مدی، با مدارک لازم نشان میدهد، که گفتار صاحب زرتشت نامه، هر چند که در دوره اخیر سروده شده، لیکن پذیرفتنی است، زیرا اسنادی در دست داشته که اینک راه زوال پیموده است. مندرجات اثرهای دیگرش با گفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی در دست برابر میباشد. دکتر اسپونر با ستان نشناس انگلیسی که حفریات پتلی پوترا، پایتخت آشوکا،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خودا وجود نفوس بیشمار زرتشتیان و مغان در شمال هند ، ازبیهار گرفته ، تا به پنجا ب و پیشاور ، سخن میراند ، که هنگام پادشاهی خاندان موریان ، که مقارن سال ۳۲۳ پیش از میلاد بوسیله چندرا گوپته بنیاد گردید میزیسته اند . دکتر اسپونر معتقد است ، که چندرا گوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی در شمال غربی هند اقدام نموده است . کابل و شهرهای جنوب هند و کش و پنجا ب جزو قلمرو سلطنت او بوده و نوه اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرز آسام و بخشی از اواریسه میرساند .

دکتر اسپونر ، باستناد از مهاباراتا و نوشته های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا ، درپتلی پوترا ، را ایرانی میدانند ، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته شده است . مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا ، بطور کلی از چوب میبوده ، اما ساختمان قصر آشوک ، از سنگها و ستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده . بگفته مهاباراتا ، کاخ آشوک رادیوهائی بنام آسوره مایه ساخته اند . آسوره مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره مزده بکاررفته و چون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته های هخامنشی ثبت است . انجام کارهای خود را بکمک اهوره مزده میدانسته اند .

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خود را بیاری اهوره مزده قلمداد نموده اند . بنا براین هندیان در داستان ساختمان کاخ مذکور ، آسوره مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریان نامیده اند . نوشته های باستانی هند بجای اینکه کار خود را بیاری خداوند قلم دهند ، آن را کار خداوندان مینامند . جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصر چندرا گوپته بشکل قصر پادشاه کشور بسیار دور ساخته شده است .

بگفته مهاباراتا کاخ سلطنتی خاندان موریان پادشاهان بیگانه بنام دانهوه ساخته اند . دانهوه تغییر شکلی است از واژه دنگهاوه ایرانی ، زیرا زرتشتیان خود را از نژاد آریاوه دنگهاوه (کشور ایران) نامیده اند . نکته جالب توجه دیگر واژه موریان نام خاندان چندرا گوپته است ، تعبیرات درست دانشمندان هند ، مورد این نام بنظر دکتر اسپونر ، قانع کننده نیست ، جیسوال معتقد است واژه موریان از واژه " مروه " اوستائی و " مرگو " فرس باستان و مرو پارسی است . دکتر اسپونر معتقد است واژه مروه مشتق از مرغاب است که در مرودشت پارس واقع است و در هند بشکل موریان بنام خاندان چندرا گوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتر اسپوندر این مورد در اشتباه است . مرغابی نیز در استان بادغیسات افغانستان موجود است . موریایستی از موشق و چندرا گوتیه باشند آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان را بتصرف خویش در آورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریای تشکیل میدهد که بیپارسی امروزی مراد از آن مروزی است .

شمس‌العلماء دکتر جیوانجی مدی در یکی از مقالات ایران‌شناسی خویش در موضوع اوستا و هند مینویسد " ایرانیها و هندیها دوشعبه مهم آریائی نژاد هندی و ایرانی می‌باشند ، که در روزگاران بسیار کهن ، با یکدیگر آشنا و از کشتور همدیگر با خبر بوده‌اند .

در کتاب منو و کتاب نتریا شاستر ، از خاندان پارتیهای ایرانی سخن میرانند و آنها را به نام پهره‌وه خوانده‌اند . پهره‌وه یا پل‌لاوه یا پهلوه خاندان اشکانی پارتی می‌باشند : خاندان باین نام تا زمان درازی در هند سلطنت داشته‌اند و قلمرو شاهی آنها تا بمیسور جنوب هند امتداد داشته‌است .

" تاریخ کشمیر ، بعنوان راجتیه رنجینی ، از گروهی بنام گندهاره ، برهمنان کهتر نژاد سخن می‌دارد ، که در دوران خاندان ملچا و پادشاهی " مهمیره گولسه " که آئین اکبری بنام می‌رخول ضبط کرده ، طرف توجه این پادشاه ظالم می‌بودند ، پادشاه بآن گروه برهمنان کهتر نژاد ، اجازه میدهد ، تمام اوقافزیساد و گرانبهای معبد مهمی رسوایه را تصرف کنند . "

هنگام مسافرت دکتر مدی بکشمیریکی از پندیت‌های دانشمند سرینگر بسا و تذکرمی دهد ، که منظور از گندهاره برهمنان کهتر نژاد ، مذکور در تاریخ نامبرده موبدان و پیشوایان دینی زرتشتیان بوده‌است . مندرجات دیگر همان تاریخ مویید قول پندیت مزبور می‌باشد . بنا بر این ایرانیا و هندیان از روزگاران بسیار کهن ، با هم ارتباط داشته‌اند .

بگفته دکتر مدی ، مدارک ایرانی دیگر نیز در دست است که فرضیه سکونت ایرانیان را در هند ، در روزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریایاثبات می‌رساند .

اوزلی در ترجمه جغرافیای ابن حوقل (۳۵۶ هـ) آورده که بخشی از سندها و هند بگبران تعلق دارد . ایلیات در تاریخ هند خویش متذکر است که منظور از گبران ، زرتشتیان هندی باشد . بگفته سعودی (۳۴۶ هـ) در زمان او تشکده‌های بسیار در هند و سند فروزان بوده‌است . مسعربن مهلهل نیز همانند گفته بالاصحبت داشته‌است .

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپور شاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون و ریومرادا واژه گبر را که در ظفرنا مه تیموری بکار رفته، هندویا بت پرست میدانند و معتقد است که منظور نویسندگان اسلامی در استعمال این واژه، پیروان مذاهب غیر اسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمنائی و غیره است. بنظر نگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنا مه کیزی میباشد و مسلمانان یزد عموماً "زرتشتیان را گبر میخوانده اند، منظورش در استعمال این واژه زرتشتی باشد، چرا که در نقاط دیگر کتا با زگروه ثنویه که بنه یزدان و اهریمن قائلند و خلقی کثیر از مجوس و اصناف هندیان سخن میدارد. بنا بر این واژه گبر مستعمله در آنجا، دال بر زرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنا مه تیموری، امیر تیمور درتهاجم خود بهند، هزاران زرتشتیان را که با تفاق پیروان سایر مذاهب هندی، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. از لابلای مندرجات کتا ببر میآید. که نفوس زرتشتیان در آن دوره در هند بسیار بوده است.

مثلاً "می نویسد، در قلعه بطنیر آنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصار تغلق پور، طایفه ای از بیدینان ثنویه بودند، یا ساکنان قلعه لونی گبران و نوکران ملو خان، یا پیش از پیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صد هزار هندی بیدینان از گبر و بت پرست اسیر شده اند، فرمان قتل همگی صادر شد، یا هندیان گبر، مراد گبران ساکن هند، یا در بعضی مواضع گبران بیباک یا صفی گبر با جماعتی از گبران، یا شیخه گبر بر لشکر اسلام حمله نمود، و بسا مانند آن در سراسر کتا بیافت میشود. در حمله تیمور بهند، نفوس بیشماری از زرتشتیان هلاک گردیدند. ولی باز عده بسیاری از آنان در هند باقی ماندند، که بالباس هندیان ملبس بودند.

از گفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، در زمان اکبر شاه گورکانی نیز زرتشتیان در شمال هند باقی بودند.

ظفرنا مه شامی نیز که در زمان حیات خود تیمور نوشته شده مانند ظفرنا مه تیموری، واژه گبران را مورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنا مه در موزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانسی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولف حدود (۱۰۶۰ هـ) در فصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا گره، لاهور، کشیمرالی کاشمر سخن میراند نام چند نفر از آنان را که بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمد و شد داشته‌اند و یا صاحب‌دلانی چند که در لاهور و شهرهای شمال هند در گذشته‌اند یا دمی‌نماید. اگر زرتشتیان در آن بخش‌ها نمی‌زیستند، گمان نمی‌رود صاحب‌دلان نامبرده، در دبستان المذاهب تا پایان زندگی خود در آنجا اقامت می‌کردند.

صاحب‌دبستان مینویسد که در پتنه بملاقات فرشیدورد، خراد و خرد مندرسید^۵، خراد و فرشیدورد از ده‌ها قین پارسی می‌باشند، که در شیراز بخدمت دستور آذرکیوان^۶ می‌رسند، موبدهوشیا در سورت متولد شد و از مریدان بنام آذرکیوان گردید. بهرام بن فرهاد از شیراز به پتنه رهسپار شد و دستور آذرکیوان پیوست و سپس در لاهور درگذشت. موبدهوشیا ربسال (۱۰۵۰) در آگره جان تسلیم نمود. موبدسروش و موبدهوش، با تفاق فره‌قاری، غلام شیدوش در ترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها را اذیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. در استخر با تفاق موبدخوشی هراتی، با آذرکیوان پیوست. ربسال (۱۰۴۰ هـ) در کشمیر صاحب‌دبستان را دیدن کرده و در همان سال در آنجا وفات می‌کند.

فرزانه بهرام فرشاد، ربسال (۱۰۴۸ هـ) در لاهور بخدمت صاحب‌دبستان رسیده و همان سال در آنجا رهسپار جهان دیگر می‌گردد. موبدپرستار بن خورشید در پتنه تولد یافت، پدرش از مردم اصفهان است. در کودکی با آذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش با او بود. ربسال (۱۰۴۹ هـ) در کشمیر دیدن صاحب‌دبستان رسید. موبدپیشکارا بن خورشید، در پتنه متولد شد و با برادر خویش موبدپرستار بکشمیر آمد و از آنجا آهنگ ختا نمود. فره‌قاری و شیدوش، با هنگ بازرگان از پتنه بکشمیر و از آنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش ربسال (۱۰۴۰) در کشمیر درگذشت.

صاحب‌دبستان ربسال ۱۹۴۸ هـ چند نفر از سردیان، که دنیا و مافیها را وهم می‌پندارند، در لاهور دیده‌که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش می‌باشد که به بازرگانی مشغول بودند و نام مسلمانی هم داشتند. و بظاهر خود را مسلمان مینمودند.

صاحب‌دبستان در نظر دوازدهم، در شرح عقاید مختلفه هند مینویسد: "باید دانست چنانچه گذارده آمد سردیان، خدائیان، رادیان، شیدرتگیا^۷ پیکریان، میلانیا، آلاریان، شیدابیان، آخنسیان و مزدکیان که در ایران و توران می‌باشند و پیروان همه را در هند دیده، بلباس مسلمانی در رفته و پنهان رهسپر کیش خویش‌اند."

نظرات چند نفر از دانشمندان و ایران‌شناسان بنام پارسی‌واستان اوستاپهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که در رساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده‌اند، بمنظور مزید اطلاع ذکر میگردد. استاد بهرام گورانکلسریا، مورد سکونت زرتشتیان در شمال هند مینویسد "داریوش شاهنشاهی هخامنشی سال ۵۱۲ پیش از میلاد، هند را متصرف شد. از آن زمان بسیاری از پارسیان وارد هند گردیده اقامت اختیار کردند در بعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پادروشیو برمیخوریم که مراد از آن پارسی است. این پارسیان از دوهزار سال پیش، در نواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایران با بندر بهروج (گجرات) مشهور است. فردوسی نیز در شاهنامه از بهرام گور شاهنشاهی ساسانی که با نام مستعار برزوبه‌ند آمده و اسپینودختر سنگل پادشاه قنوج را پس از انجام مراسم زرتشتی نمودن، او را بعقد ازدواج خویش در میآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها در هند بنام گروه‌گدی سینک را چپوت معروفند."

دستور خورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد "پارسیان تنها از راه دریا بهند مهاجرت ننموده‌اند، بلکه مدارکی در دست است که در روزگار کهن، از راه هرات کابل سیستان و چمن. بقصد بازرگانی بهند آمده در آنجا میزیستند. مهاجرت از راه خشکی در روزگار درازی پیش از مهاجمان عربستان با ایران صورت گرفته است. در اولپندی و تکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجود بوده که بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است؛ بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری در هند میزیسته‌اند."

استاد سهراب جمشیدجی بلسارا میگوید "پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش از حمله مهاجمان عربستان با ایران، در هند ساکن بوده‌اند. داریوش بزرگ شاهنشاهی هخامنشی با فتوحات خویش در هند، پنجا بوسند و کشمیر را جزو قلمرو سلطنت خویش ساخت. ناپال سلطنه و فرمانروایان بسیاری از جانب او با سپاهیان پارسی، در هند سکونت اختیار کردند و بازرگانان پارسی نیز با آنها در استقرار روابط بازرگانی کوشیده و در هند رحل اقامت افکندند. بنا بر این از سال ۵۱۸ قبل از میلاد تا اواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان در هند متنفا و صاحب اقتدار بوده‌اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد "زرتشتیان ایران با هند ارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری از آنان، از راه خشکی بهند مهاجرت کرده و تا سده ۱۵ میلادی در شمال هند میزیسته‌اند."

فرمانروای پنجا بدرزما ن هخامنشیان پاریسی بود . زرتشتیان از دو هزاروپانصدسال پیش در شمال هند اقامت داشته اند . مهرداد اول اشکانی (۱۳۱ - ۱۷۱ پیش از میلاد) جهلم و مضافات آنرا تصرف کرد . بر روی سکه هرمز اول نقر شده " شاهنشاه ایران و غیرایران و بزرگ کوشانشاه " و در پشت آن نوشته " شاه هند " وجود این سکه ثبوتیست که سندر اچوتانه و پنجا بقلمرو شاهان کوشانی ، در زمان ساسانیان از متصرفات ایران بوده است . پاریسیان از روزگاران باستان در شمال هند ساکن بوده اند . مدارک بسیاری در این مورد در دست است . به بیان یکی از آنها اکتفا میشود .

در شهر اوچ ، کنار رودخانه بیاس ، استان پنجاب ، پاریسیان زیادی سکنی داشتند . موبدانها بنام ماهیار ، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ هـ) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد و پس از شش سال با ترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید .

بنا بگفته بالا اقامت پاریسیان یا زرتشتیان در اوچ دوسده ونیم پیش از حمله و کشتار خونین تیمور در هند میباشد .

مسافرت زرتشتیان ایران به هند در سده های اخیر

پس از انقراض دولت پاریسیان و خاندان ساسانی ، دسته کوچکی از زرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی ، از بخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت و بسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان از شهرهای جنوبی گجرات گردیدند . پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر ، بروچ ، واریا و ، انگلیس ، نوساری ، سورت و کمبایت ، بسوی مرکز گجرات پیش رفته ، بزندگی مشغول شدند ، اما از آن استان خارج نشدند . بنا بر این زرتشتیان شمال هند که از آنان صحبت شد و بتدریج نابود یا مستحیل شدند ، غیر از دسته مذکور میباشد .

در مورد سال مسافرت دسته کوچک نامبرده به هند ، اختلاف آراء موجود است ، بعضی سال ۷۷۵ و ۷۸۵ و ۷۱۶ میلادی بشمار میآورند . نگارنده سالی را که دکتر مدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده ام . سالها پیش از این دسته کوچک که شامل عارفان ، ستاره شناسان و صاحبان بود و پیش بینی نموده بودند ، که دیس در هندوستان حفظ خواهد شد ، دسته های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند . مسافرت زرتشتیان بگجرات ، پس از انقراض ساسانیان فوری و دستجمعی نبوده و چنانکه گذشت از روزگار کهن ، زرتشتیان در شمال هند ، اقامت داشته اند ، وطنی

سده‌های درازنا بودیا مستحیل گشته‌اند، مسافرت زرتشتیان ایران، پس از
 ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده و نه شمال هندوستان.
 بگفته دکتروست، درنامه خود بمنوچهرجی پهالنجی کوتر "برابر
 اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تا سنه ۱۳ میلادی در ایران فراوان بوده
 وهمه در نهایت آرامش زندگی میکردند، در حالیکه پارسیان و همدینان
 آنها در هندوستان و در شهر غربت در تک و پو و در برقراری خویش میکوشیده‌اند"
 چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که برای بازگای
 یاسیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلاً "موبدرستم مهربان، بعد از سالهای ۱۲۶۹
 میلادی از ایران رهسپار هندوستان گردید و در ۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را
 در شهر انگلیسراستنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴
 میلادی از ایران بهند آمده و بکتابت کتبدینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت.
 باید بخاطر داشت که تا سده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک
 بگجرات رهسپار شده و پارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند.
 زرتشتیان یزد و کرمان، از وجود پارسیان در هند، برابر خبری که از نامه مورخه
 ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.
 از اینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی و عنوان مهاجرت رانداشته
 باید گفت که خانواده، ملافیروزدان شمند معروف پارسی حدود سال ۸۰۰ یزدگردی
 از شهر سهرورد خراسان بهند مسافرت و رحل اقامت افکندند. بنظر میرسد در سده
 ۱۶ میلادی، وقایعی پیش آمده که زرتشتیان خراسان بسوی یزد و کرمان کوچ
 مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف و حل مسائل دینی بین خود در
 سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری را بانامه به یزد گسیل میدارند.
 پس از برقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزد و کرمان و پارسیان سورت و
 نوساری مسافرت افراد بمقصد بازگانی بهند آغاز میگردد. مثلاً "نامه مورخه
 ۹ شوال ۹۶۰ هـ نشان میدهد که آنسال چهار نفر از پارسیان ایران بقصد بازگای
 بهند متوجه و حامل نامه بیپارسیان آن کشور بوده‌اند. آن چهار نفر موسوم‌اند
 به بهدین فرخ برنجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین
 نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش از این تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر
 بهدین بنام نوشیروان خسرو، و مرزبان اسفندیار برای نخستین بار بیدار هند
 عزیمت نموده بودند. با زدرسال ۸۷۸ ی ایزدیارنام زرتشتی دیگر تا به کمبایت
 پیشرفته و هنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، با ایران بوده در سال ۱۰۰۱ هجری
 دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی، بنا بدعوت اکبر شاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت و در دربار بکمک میرجمال‌الدین انجو، مولدفرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت و در سال ۱۰۰۵ هـ باز بایران مراجعت نمود. ولی در مولتان نامه‌ای بدستور قیامدین پدم، بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان درسورت و جاهای دیگر نمیروند. یکی دیگر از بزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبرشاه گورکانی بهند مسافرت نمود، دستور آذرکیوان پورآذر زرتشت و اهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان و سروشا و رز یا قطب زمان خود بوده است، در شیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی را که دستور آذرکیوان ارشاد میکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب‌الدین سهروردی، معروف بشیخ اشراق، در حکمه الاشراق خویش، شمه‌ای از آن سخن رانده است و معتقد بود که خمیره حکمت و میراث معرفت از ناحیه مشرق بکیومرث و فریدون و کیخسرو از ملوک افاضل انتقال می‌یابد، اصل مشرقی را آن می‌دانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیا تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس از پنج قرن، با عناوینی مانند محی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت بتجلیل یاد کرده و حکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میدانند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان بر آتش مقدس که دوده نامند و نور و چراغ و دعای نور قرار دارد. نگهبان دود، رادوده دار میگویند. عرفان او از روزگار باستان در ایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران و سلامتی شاهنشاه، همیشه دوده دار، در چهار گوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور از دیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری از آن آگاه و آنرا زیارت مینمایند. آثار و سنت عرفان قدیم که دستور آذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیز در ایران کنونی رواج دارد. در چهار گوشه ایران دوده دوران نظرا غیا رفروزان است. مسئولان عرفان قدیم و سروشا و رزان، با نام مستعار، بحفظ و استتار رموز آن از بیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمر بند و چهار گل که در کمر بند تمثال زرتشت نیز دیده میشود، لباس بلند بنام تنوره و سایر چیزها، اینک نیز در ایران موجود و در حفظ آن اهتمام بعمل می‌آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها ، دیلمیها ، یعقوب صفارها ، حمزه آذرکها و مانند آنها ، ارشاد مسئولان و سرشاهان و فرزندان عارفان قدیم ایران بوده ، که با نام مستعار و گمنامی : در راه یزدان و ایران ، از فعالیت غافل نبوده اند .

دستور آذرکیوان در پرتنه بنزدیکی کاخ آشوک و بگفته گروه علم خشنوم بر روی زمین بایر آتش و رهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرگه تهی میسازد . در حیات او بسیاری از زرتشتیان در آن حدود رفت و آمد داشته اند . مریدان بسیار داشت . گروه فراوانی از زرتشتی ، مسلمان ، هندو ، کلیمی وین نصرانی از زمره مریدان یا خلفایش بودند . شیخ بهاء الدین عاملی ، از مجتهد گروه امامیه و میر محمد باقر داماد و میرزا ابوالقاسم فنر سکی ، از مشایخ عالیمقام اسلام همواره در مجلس دستور آذرکیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم بودند .

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند ، هنگام حملات دژخیمان تيمورلنگ ، دوشادوش هندوان و مسلمانان بدفاع ایستاده و نابود گردیدند ، دسته کوچک پارسیان که پس از ساسانیان بنا به پیش بینی ، برای حفظ دین به هند رهسپار شده و باشنده سجان شدند ، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونی گذاشت . و در سال ۸۵۹ یزدگردی ، بگفته صاحب قصه سجان ، هنگامیکه سپاه سلطان محمود بیگراه پادشاه گجرات ، بسرداری الفخان ، بر ارتش فرمانروای سجان حمله نمود ، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند .

یکهزار و چهارصد نفر جوان پارسی بفرماندهی اردشیر ، برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی راتنها گذاشتند . اردشیر بادویست نفر از جانبازان خود ، در میدان پیکار حمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس وزن و فرزندان ، خود را بمانی برسارند . کلیه سربازان پارسی ، در میدان رزم سربا ختنند سجان غارت شد و باروبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان و کتب دینی و هر چه داشتند نابود گردید . اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت و غار آن در هشت میلی سجان بسلامت ماندند .

حمله برسجان ، بگفته صاحب پارسی پراکش ، خان بهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت . کتب دینی خود را از دست دادند . اوستا و پهلوی را بتدریج از یاد بردند . موبدان مناطق ، مختلف در بسیاری از سنن و مسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون از حل آن عاجز ماندند ، به برادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند . چا پار مخصوص را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند .

در نامه مورخه خوروماه آبان ۸۴۷ ی پارسیان یزد در جواب نامه پارسیان سورت نوساری مینویسند " ازیرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپار نامه پارسیان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان ما زدیسان نوساری و کمبایت و بهروچ و سورت و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست ، مگر خط پهلوی نمیدانند . " زرتشتیان یزد در همان نامه از اوضاع پریشان خود در ایران تذکر میدهند . " بدانید در روزگاری که گذشته است ، از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از هزاره سرهیشم نبوده است ، نه از دور ضحاک تازی و نه از فراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی ، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته است بیشترین روزگار بتر نبوده است . " باز در همان نامه یاد آور میشوند . " همچنین اگر میتوانند فریضه است که دوهیربدان انا بیایند و خط پهلوی بیاموزند شایست و ناشایست بدانند . و دیگر در آنجا نیک کار بنددین اورمزد شوند بگرفه کردن تخشا شوند تا بگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند . و در راه خشکان نزدیک است و از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد از این بیستم نیست . "

چنانکه از نامه زرتشتیان یزد مورخه دیدیدین و دیماه سال ۸۵۵ ی برمی آید پارسیان هند از فرستادن هیربدان برای آموختن سنن مذهبی عذر آورده ، از ایران میخواهند ، موبدی کامل برای تعلیم پارسیان بهند گسیل دارند . اما پارسیان یزد ، در جواب چنین مینویسند " دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که در آبدریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده اند و بهمدارستانی گناه نشده اند . براه خشکان از ترس دروندان نتوان آمد و اگر چنانچه لطف و مرحمت شما و اعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند و تعلیم دادن بر این بابت هیچ مانع و دریغ نیست . "

بنابخبر در دست ، چندین نفر از پارسیان هند ، طی سیصدسال ، چاپار نامه های متضمن پرسشها با ایران بوده اند . از آنانند نریمان هوشنگ در سال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار ، دفعه دوم با اتفاق هیربدیدم در سال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران است و دونفر موبد و یکنفر بهدین با اتفاق او عازم هندوستان میشوند . باید تذکر داد تا ۱۳۷ سال که موبدان هند و دونفر موبد ایرانی میخواستند کسی حاضر برفتن نشد . اینک دونفر از آنان بمیل خود عازم هند میشوند ولی از نام و قصد آنها اطلاعی در دست نیست . بهدین بهمن اسفندیار معروف به بهمن سورتیه در سال ۹۵۵ ی و

بهدین مهر نوش در سال ۱۰۰۴ ی ازهند تا بشیراز میروند و از آنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکا بادیزد تحفه میفرستد . دستور ملاکوس با تفاق پسرش ملافیروز در سال ۱۱۸۶ یزدگردی .

در آخر سده دهم یزدگردی ، چند نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازگشت آمد و رفت بهند را شروع می نمایند و در ضمن حامل نامه های دوطرفه نیز بوده اند از آنانند بهرام مهربان یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی و شهریار بن رستم کرمانی .

یکی از اشخاص برجسته زرتشتی که جامعه اوستا و پهلوی و ایران شناسی ، باید مرهون مساعی او باشند ، موبد جا ماسب حکیم معروف ولایتی است ، بگفته صاحب پارسی پراکش در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندرسورت گردید . کوششهای او در رفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصب نادانان کار بجدال انجام مید . از تجربیات گذشته میدانست ، انگیزه اصلی اختلافات ، جهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سندن مذهبی است بنا بر این برای اصلاح حال سه نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، و در تربیت آنها ابراز فعالیت می نماید دستور دارا بپورهیربد کوماناساکن سورت ، دستور جا ماسب جا ماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری از بهروج با حتمال قوی دستور فریدون پوردستورکا مدبن از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آنرا یاد گرفتند - انکیتل دوپرون فرانسوی ، از دستور دارا بشاگرد دستور جا ماسب ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت و ایران شناسی از آنجا آغاز گردید ، اگر دستور جا ماسب رنج مسافرت بهند و تعلیم موبدان آنجا را بر خود هموار نکرده بود ، ایران شناسی و ترجمه و تفسیر اوستا ، در اروپا و ایران امکان نداشت .

امروز رسته پیشرفته ایران شناسی را باید از اثر مساعی او دانست . امیدوار است که دولت و ملت ایران دریابد بود این موبد روشنروان نیز همتی بنمایند .

چهارده سال پس از دستور جا ماسب ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی و استاد در دانش اختر شناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که در محاسبات نجوم و تقویم استاد بود ، برای پارسی هند : نعمت غیر مترقبه بشمار آمد ، از او درخواستند ، تردیدی را که مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران و هند بواسطه اظهارات دستور جا ماسب در دل آنها راه یافته بود ، رفع نماید . فرزانه جمشید برای خود را ظاهر

ساخت . ولی موبدکاس پور موبدفریدون را ، در محاسبات نجوم و فن اسطرلاب استاد ساخت وی بعدها بکاس منجم مشهور گردید . موبدکاس بحقیقت اظهارات دستور جا ماسب ولایتی رای داد . و مشاجرات سختی بین پارسیان در این مورد رویداد . مخالفت سختی با فرزانه جمشید آغاز گردید ، چنانکه با جبار دوباره بایران برگشت .

یکی دیگر از روشنرانا زرتشتی که در این دوره اخیر مرحله عالی عرفان ایرانی رسید و چراغ عرفان ایران باستان را ، پس از دستور آذرکیوان اصفهان ، در هندوستان روشن ساخت ، اوتار مهربا با میباشد . نام او مهربان پور شهریار خرمشاهی است که به بمبئی مهاجرت نمود . مهربا با در پونه متولد و بسن ۱۹ سالگی بمرحله کمال و صاحبلی رسید . با دعوت های پی در پی و مسافرت با روپا و آمریکا آتش عرفان ایران باستان را ، برابر ذوق مردم زمان در هنداروپا و آمریکا شعله در ساخت . امروز گروه بیشماری از دانشمندان و حتی استادان علوم طبیعی از اروپا و آمریکا بدوستداری او سرافرازند شماره دوستداران او در هند بشمار نمی آید . در ایران هم دوستدارانی دارد ، این را نیز نگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که اخیراً "درسویس میزیست ، برابر مندرجات ماهنامه ارمنان از دوستداران او بود مهربا با پرچمدار عرفان ایران باستان است .

کلیه کتب دینی اوستائی و فارسی از پهلوی و پازند موجود بین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جا ماسب به هند ، بتوسط چاپارها پارسیان نوسار و سورت فرستاده شده بود ، مگر کتا بپهلوی دینکرد ، که آنرا نیز به دین ملام بهرام منجم پور ملام بهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه ، در سال ۱۲۵۲ی با خود به هندوستان برد . همین کتا بهاست که بعدها مورد استفاده ایران شناسان قرار گرفت .

تذکار این نکته باختصار خالی از اهمیت نیست . زرتشتیانی که پس از انقراض ساسانیان ، بتدریج بهند ، مسافرت ، و در گجرات سکونت اختیار کردند ، در زمان اکبرشاه گورگانی ، پادشاه آزادمنش و روشنروان و دادگر و جاننشینان ، توانستند اصالت نژادی خویش را بمنصه شهود برسانند . دستور مهرجی رانا ، بنا بدعوت شیخ ابوالفضل وزیر اکبرشاه ، در کنفرانسهای دینی پایتخت که عبادتخانه نام داشت ، شرکت نمود ، در مباحثات مذهبی ، حقایق دین ایران باستان را ثابت کرد بفرمان شاهنشاه تقویم و جشنهای ایران باستان در کشور هند را بیچ شد و تقویم قمری در ادارات منسوخ گردید .

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتغالی ، انگلیسی در بندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند . پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی و غیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، با وجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن را در هنددایر ساخت هنگام جنگ جهانی اول و دوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرار گرفت . دادا با هائی نوروزجی ، بهاونگری و سکت والا ، تنها پارسیان ایرانی الاصل از اتباع هند میباشند که از طرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند . هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه را دوباره برهنود مقرر ساخت ، رستم جی مانکی یکی از بزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هنود را از کیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت و سپس در بمبئی ، شهرت جهانی پیدا کرد . انگلیسها کشتیهای تجاری و جنگی خود را با وسفارش میدادند که با دوا مترو محکم تراز کشتیهای ساخت خود آنها بود . خیرات و مبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین و نژاد و ملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هند که بدانشکده پزشکی تبدیـل گردید ، از خیریه یکنفر پارسی بنام سر جمشیدجی جی جی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیز پارسیان در هند محترم هستند ، صنعت آتم را در هند یکنفر پارسی بنام دکتر بها بها ، بوجود آورد . نخست وزیر کنونی هند با نوگاندی در نامه خویش از دهلی نوبتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲ ، هنگام برگزاری جشن یک هزار و دو بیست و پنجا سالگرد تقدیس نخستین آتشکده در هند بنام ایران شاه ، چنین مینویسد .

" شماره بسیار اندک و ناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش را حفظ و در پیشرفت و بهسازی کشور هند ، سهم بسیار مهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان را در فرهنگ ، صنعت و سیاست بهند تقدیم کرده و مورد تقدیر و تجلیل ملت هند قرار گرفته اند ."

بنا بر آنچه که گفته شد ، پارسیان هند . بواسطه پیش آمدهای ناگوار مسائل دینی خود را فراموش کردند و کتبدینی را از دست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی و اوستا و پهلوی را به آنها یاد دادند و کتبدینی موجود بین خود را برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشار وستم نامحدودی که از دوره سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجاریه بر آنها وارد آمد ، کلیه کتبدینی و قسمت مهمی از نفوس

خود را از دست دادند، از علم و ادب و خواندن و نوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان، پس از انقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود. کتبا و ستا و پهلوی امروز در دست ما نمی بود. و شاید شماره اندک زرتشتیان نیز باقی نماندند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست.

نامه اردوان سوم بشهر شوش

در حفريات شوش از جمله یادگارهای تاریخی و کهنه کاریهای دوران هخامنشی سلوکید و اشکانی، زیر ستونهای است با نوشته میخی و نقشها از شاهان هخامنشی وزیر بناهایی با نوشته یونانی دوران سلوکید و اشکانی. یکی از نوشته های مربوط بدوره اشکانی، مورد اداره امور شهری و دینی ساکنان شهر شوش و مدرکی است که در سده اول میلادی جزو قلمرو شاهنشاهی اشکانی و بوسیله ساتراپی منصوب با زطر فواد اداره می گشته. لیکن شهرداری شهر شوش از خود استقلال تامه می داشته است.

پادشاهان اشکانی، چنانکه از سکه های ایشان بر می آید، خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) و هیرودیان (۲) و مراسلات سیاسی بین اشکانیان و رومیان بیونانی میبوده. از نامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته شده، معلوم میشود زبان سفارتخانه های یونانی بوده.

بعضی از شاهان ضعیف اشکانی، تاج و تخت خود را، بردوستداری یونان نهاد. دوستداری یونان، انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان برخلاف اردوان پنجم بود. زیرا ایرانیا در دل ایرانی بودند نه اشکانی. پس از این پیشگفتار، نامه اردوان سوم در زیر دیوار ساختمان ساسانی در شوش پیدا می شود، و آن بر تکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ و بلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر و درازترین سنگ نبشته یونانی در شوش بلکه در ایران میباشد یک سند سنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی و حائز اهمیت زیادی است. سنگ نبشته بسیار خوشخط و با امضای خود حکاک حک گردیده است.

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمر بزرگی بنام هستی هستی اوس آسیوس (۳)

راتشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶ م بیادگار انتخا بپسرش بخزانهداری ریاست هئیت دادرسا ن شهرشوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده است . موضوع نامه رویداد انتخا ب شخص مذکور و ترجمه آن چنین است .
 "دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (= ۲۱۲ میلادی) .

" نظر باینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس ، همشهری شما ویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی از گاردها و کسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۷۱۸ م) امور خزانهداری را بخوبی و درستی و بداد و تمامیت و بی کاست با انجام رسانیده و هزینه شخصی را مضمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال با مسور هیئت دادرسا ن شهرو لزوم اعزام سفیر بخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته و بارحجان و اهمیت بمنافع وارده امور شهری و عدم اعتنا برنج و تعب مسافرت و صرف هزینه شخصی ، نخستین و دومین سفارت را ببهترین وجهی بسود و استفاده شهر زاد بوم خویش انجام داده و طبق گواهی فرمان صادره پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹۱۹ م) مورد احترام شایان و در خوری واقع می گردد .

" بنا بنیاز بشخص درستکار و متدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (= ۱۹۲۰ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (۲۰۲۱ م) نامزد و انتخا ب می گردد . پس از مدتها باز جوئی مورد استواری نامزدی او . پیته سوس پسر انتیوکوس که با تفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخا ب می گردد ، در مجلس شهرداری اظهار می‌دارد ، طبق قانون مقرر ، کسی نمی تواند مقام ریاست هئیت دادرسا ن را ، پس از طی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهر آگاه از اندیشه‌های نیک او و خاطرات خوش از حسن اداره امور ، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنا مزدی شانوی وی بهمان مقام تصمیم می‌گیرند ، و در نتیجه برای سال ۳۳۲ (۲۰۲۱ م) دوباره انتخا ب می شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت برهسته‌ئی اوس تهمت وارد آمده است . انتخا ب او بنا بر آئی ما معتبر و قانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی بر علیه او در پذیرفتن مقام مذکور پیش از گذشت سه سال و یا طبق مواد آئینهای دیگر ، مربوط باین مورد نسبت با و برداشته شود . کلیه موارد بازداشت و باز جوئی نسبت با و ملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف او برداشته شده است غیر معتبر اعلام می‌شود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

نامه نامبرده بالا نامه ایست از اشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس و فراتیس ، ساتراپ و فرمانده ارتش شوش و هموندان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۱۲۲ میلادی و در آن اقدامات قانونی و تهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزاندهاری و هیئت دادرسان را بر علیه هستیهئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی ایسا گورس غیرقانونی اعلام میدارند. هستیهئی اوس ، بنا بنظر شاهنشاه ، نه تنها یک نفر شهری ممتاز شوش است ، بلکه یکی از ارجمندترین دوستان و گارد شاهنشاهی است . بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۷۱۸ م) ریاست هیئت دادرسان و خزاندهاری ، انتخاب می گردد . طی مدت اشتغال بمقام نامبرده ، درستی و امانت و تمامیت خویش را بطور ممتازی آشکار و حتی گاه و بیگاه ، کمبود هزینه شهر را از منابع درآمد خویش جبران می کرده . طی مدت اشتغال با موراداری ، دوبار بمست سفارت اعزام و نظر با اهمیت انجام وظیفه نسبت بشهر زادبوم خویش ، آنرا بدخواه پذیرفته و برغم خلل بمنافع و اداره امور شخصی هنگام غیاب از شهر سفارت را با تحمل رنج و هزینه شخصی بهترین وجهی بانجام میرساند . هنگام مراجعت بشوش ، موجب فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۱۹۲۰ م) مورد احترام و تجلیل شایان رجال و مردم شهر واقع می شود .

نیاز بخدمات شخص متدین و درستی ، برای اداره ریاست خزاندهاری و هیئت دادرسان باز برای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد و انتخاب می گردد . اما پس از تحقیقات مفصل مورد اعتبار نامزدی وی به آن مقام ، پینته سوس و اریستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهر با استشهاد از قانون مقرر ، مورد انتخاب بوی صدای اعتراض بلند و برخلاف او به اقدامات قانونی می پردازند ، که حق ندارد پیش از گذشت سه سال از کناره گیری از مقام مذکور ، دوباره نامزد گردد . مع هذا مردم شهر نظربه تجربیات حاصله از درستی و حسن اداره امور با زوی را برای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هیئت دادرسان و خزاندهاری بر می گزینند .

اینک شاهنشاه نظر بحقایق نامبرده بالا ، اقدامات قانونی بر علیه او را ملغی و انتخاب مجدد وی را تایید و تصویب مینماید . بعلاوه از لحاظ قانونی و موارد دیگر ، کلیه اقدامات را برخلاف او سخت قدغن و غیرقانونی اعلام میکند . نامه شاهنشاه بسالمه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱۲۲ میلادی نوشته شده .

نامه مذکور جالب و مهم ، زیرا اوضاع کشوری شوش را در دوران اشکانی ، که اطلاعات بسیار ناچیز در دست است ، آشکار می سازد . انجمن شهر مستقل و حق

انتخاب و انتصاب هیئت دادرسان وکلانتران را خود دارد، که ریاست نیروی مجریه با آنها و یکی از اعضای هیئت با داوره امور خزاننداری منتقل می‌گردد. انتخاب بر رئیس هیئت در دفعه دوم پیش از گذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر می‌بوده. در ماه مذکور شاهنشاه در کاخ زمستانی در تیسفون اقامت داشت که با زرسا مور شهرداری شوش، او را ق دعوا برخلاف هستیه‌ی اوس و پیوست با فرمان تقدیر از درستی، امانت و فداکاری وی را، برابر او مینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش را صادر، و اقتدار و صفت مشخصه اخلاقی را که مورخان با و نسبت می‌دهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که در زمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. از این نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکر دو سال ما رمی باشد. یکی سال سلوکوی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش از میلاد بنام سال باستانی و دیگر سال اشکانی یا شاهی با مبداء بهار سال ۲۴۸ پیش از میلاد. نامهای در نامه یونانی و مقدونی است.

ساختمان ایوان هلائن از کیست

شمس العلماء دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی، در یکی از مقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت با اروپا، دوبار طاق کسری یا ایوان مداین را دیده انگیزه آن اصرار خانم رتن بائی ایدلجی با مجی، خواهرشادروان جمشیدجی تا بنیانگذار خاندان معروف تا تا بود که میخواست با هزینه صد هزار روپیه آن زمان که مبلغ گزافی بشمار میرفت، بتعمیر طاق کسری در مداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش را از دکتر مدی تقاضا نموده بود. دکتر مدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان و مراجع با ولیای امور در بغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیر آن را با هزینه خود ریخته است. بنا بر این خانم رتن بائی را از اقدام خویش منصرف میگرداند. دکتر مدی هنگام اقامت در بغداد، از نظریه پروفیسور هرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مداین از ساختمان شاپورا و ل ساسانی است. دکتر جمشیدجی او نواله، که آنوقت در اروپا می‌زیست، بنا بخواهش او نظریه هرتسفلد را در نامه‌ای برایش میفرستد و اینست ترجمه آن:

"پارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب توجه کاخ ساسانیان کناره رود نامور بطاق کسری، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد، از ساختمانهای خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) از ساختمانهای خسرو اول می‌شمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را از فرمان خسرو دوم پرویز میدانند. پروفیسور هرتسفلد با نظرات دانشمندان مغرب‌وهم گفته شاهنامه مخالف و ایوان مداین را با استشهاد از اُپن مقفع و حفریات باستان‌شناسی از شاپور اول ساسانی (۲۷۲ - ۲۴۲ م) شمرده در کتاب خویش (۲) بتفصیل در آن مورد صحبت می‌دارد.

هرتسفلد در ص ۷۵ کتاب خویش گوید، اینک مورد ساختمانهای کناره فرات، پرسشی پیش می‌آید، که آب‌شخور این هنردرهم و برهم ریخته از کدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهر شگفت بیابان بشمار می‌رود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره در مشرق زمین، مانند پرسپولیس، یکی از منازل سلیمان و جمشید، بسیار موثر و در منطقه فرات واروند رود، نفوذ قطعی را اعمال نموده است، ایوان مداین در تیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوز پا برجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست.... بنای ایوان مداین، گمان نمی‌رود بعد از سده سوم میلادی شروع شده باشد. اگر دیرتر می‌بایستی با استقرار هنریونانی معماری بهتر و جالب‌تر و استادانه‌تر ایجاد گردد. (هرتسفلد بشیطنت خویش دست‌یازیده در امتیاز فرهنگ یونان بر ایران میکوشد. شهردان)

در کتابهای قدیم که در دست است، ویرانه‌های مذکور را همه جا ایوان مداین می‌خوانند. قدیمترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده از رشیدالد است. عربها بطور عادی، همه پادشاهان ساسانی را کسری مینامند و تنها نام خسرو اول و دوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان و پرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه خویش حاضر نمی‌شود و انوشیروان خانه وی را در گوشه میدان کاخ بحال خود می‌گذارد انگیزه مهمی است که ایوان مداین با انوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قزوینی، حمداله، آنرا بخسرو دوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی بر حقیقتی که یکی از شاپورها بنیان گزار ایوان مداین بوده، از نواحی گوناگون بدست می‌آید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophila ktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet, Berlin 1920, Vol. II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتا فمینا میدانند. بدیهی است تسمیه مذکور. بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنا بپایانات یا قوت، موجب اشتباه می گردیده.

حمزه اصفهانی می نویسد در کتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم، ایوانی که هنوز در مداین پای برجاست، شاپور پسر اردشیر ساخته است. مطلب در اینجا پایا نمی پذیرد، زیرا موبدان موبدهمیت پسر شاه وهیسته، مرا اطمینان داد که منصور ابو جعفر آن کاخ را خراب کرد و آنرا که امروز ایوان مینامیم، ساخته خسرو دوم " پرویز است."

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ هـ) بهترین مدرک و اوست مترجم تاریخ ساسانیان از پهلوی عبری که بخداینامه معروف و سرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است. گفته حمزه، گزارش او را که ساختمان ایوان مداین از شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۲ م) بوده برای ما حفظ نموده است. خبر موبدان موبدهمیت همزمان با ونسبت بخبر ابن مقفع فاقد ارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر. مورد خراب شدن کاخ ساسانیان بدست منصور، همه مورخان متفق القولند مگر همیت که معتقد است معتمد و مکتفی ایوان مداین را خراب نکردند، بلکه کاخ سفید در مدینه العتیقه را ویران نموده اند.

بیشک اعتراض موبدان موبده که مدرک ویژه حمزه میباشد، برابر سنسنت ساسانیان که ارزش کلی در بردارد قابل اعتماد نیست. امید است محققان تاریخ عمارات، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین را یافته و ارائه دهند. اردشیر بابکان (۲۴۲ - ۲۲۶ م) قبل از آنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد، کاخ اردشیر خوره فیروز آباد را پیش از سالهای ۲۲۶ میلادی بنا نموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دائمی خویش قرار میدهد، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون را در اوایل پادشاهی خود بنیاد می نهد. عراق و فارس برشالوده متساوی نبایستی قرار گیرد. با انتقال پایتخت بمغرب، هنری را که سنت باستان، بطور واقعی در استان دوردست فارس حفظ نموده بود، بپذیرائی نفوذ ممتاز مغرب حاضر می گردد. فیروز آباد و تیسفون در برابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو، سمبولی است برای هنر ساسانی.

پارسیان کمبایت وسید دولت

۳۸۳

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت به هند و اقامت در سنجان و تقدیس آتشکده ایرانشاه در آن شهر و افزایش شماره جماعت ، برای کاروبازرگانی با طرافجرات پراکنده میشوند . طی ۲۰۰ سال در شهرهای بیکانر ، بروچ ، واریا و ، انکلیسر ، سورت ، نوساری و غیره اقامت اختیار و دسته‌های بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی و پروفیسور هدی واله به کمبایت کوچ مینمایند . بنظر میرسد مستعمره پارسیان در کمبایت در سه چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته و آتشکده‌های در آن شهر بنا میگردد . موبدی از ایران بنام مهربان کیخسرو بسال ۲۴ - ۱۳۲۳ میلادی در آتشکده آنجا یک نسخه اوستا پهلوی و ندیداد و یک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان ، از توانگران آنجا کتابت مینماید .

در نامه‌هاییکه از سوی زرتشتیان ایران از سال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرگتشتیان هند فرستاده شده ، پارسیان کمبایت را با تفاق پارسیان شهرهای دیگر ججرات مخاطب قرار داده است . چاپار چندین نامه‌ها از میان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند . چنانکه چاپار نخستین و دومین نامه که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است . چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم و سال ۱۵۱۶ جسامی باشد . که اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن در کتابخانه مهرجی رانا محفوظ است ، شاپور آسا کمبایتی است . نامه سال ۱۵۳۵ مورد ساختما دخمه جدید از سنگ در کمبایت و بزرگان پارسی شهرمانند آسا ، نرسنگ ، ناخوا آسا ، لمباکاما ، جیوا خورشید نیز ذکر شده است . چاپار نامه سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است . چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطا بنمیشود ، بنظر میرسد مستعمره آنان در کمبایت کاسته و روی بزوال گذاشته باشد .

د . رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی ، روایت تاریخی شهر کمبایت را برای حکومت بمبئی از اخبار متداوله و افواه بین مردم و از یادداشت‌های بزبان پارسی و سانسکریت تدوین مینماید که بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود . مندرجات کتاب مذکور ، مورد استفاده نویسندگان بعدی از جمله صاحب بمبئی گزت ، دکتر جیوانجی مدی ، شاپورجی کاوسجی هدی واله دهسائی و نویسندگان دیگر پارسی قرار میگیرد . نگارنده نیز در فرزنانگان

زرتشتی با استفاده از نوشته دکترمدی درص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان در شهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول و استفاده سرشاری می‌برند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون می‌گردد و عرصه بازرگانی را برهندوان تنگ میکنند. یکی از آنها بنام کلیان رای دوسلر از گروه بانیه بسورت رهسپار میشود، و در آنجا ثروت فراوانی از دادوستد مروارید بدست می‌آورد. ب فکر انتقام و انهدام پارسی می‌افتد. جماعتی از او باش را چپوت و ماهیگیران را استخدام میکنند و بر پارسیان کمبایت حمله نموده، گروه بسیاری را بخاک و خون می‌افکنند و منازل آنها را طعمه حریق میسازد. کسانی که جان بدر می‌برند، فرار را برقرار اختیار کرده و از کمبایت روی برمی‌تابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که مورد تاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد، و نگارنده در نوشتن این خبر از نوشته‌های او استفاده فراوانی برده است ، روایت نامبرده بالا را مغشوش و کشتار همگانی و خرابی مستعمره پارسیان را نادرست میدانند. بعلاوه راوی ، سال رویداد واقعه را ذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه در اداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته و یکی از زیردستان او بنام سید دولت از او جدا میشود و جماعتی از او باش را بدور خود جمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد .

صاحب‌مبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳ م) در روایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، مورد پارسیان و آبادانی شهر بوسیله کلیان رای بدست میدهد. اما در ذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای از پارسیان پس از ورود بسنجان بسال ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع در دهانه مهی‌رود ، رهسپار و در بازرگانی و کسب توفیق جالبی بدست می‌آوردند . دسته‌های دیگر نیز بدنبال آنان روانه کمبایت میشوند و مستعمره آنان نیرومند می‌گردد. هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهر را ترک می‌گویند . از جمله فراریان یکی را نام کلیان رای از گروه دسالاد بانیه در سورت پناه می‌گیرد . و از تجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست می‌آورد . باندسته‌ای از چپوتان و ماهیگیران در تاریکی شب بمستعمره پارسیان حمله برده بسیاری را طعمه شمشیر و منازلشان را آتش میزند ، بقیه فرار و یکتان از آنان در کمبایت باقی نمی‌ماند . سپس کلیان رای بر خرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد ، آبگیر و قلعه میسازد ، و دفاع شهر را محکم میکند و سوداگران را برای کسب و دادوستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهر را چنان با نظم و ترتیب اداره میکنند که ۸۲ روستای اطراف شهر فرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب‌مبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشود که با خبر سنتی پارسیان و قصه سنجان صدسال تفاوت دارد ، و چنانکه گفته شد حدود ۱۰۹۰ میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان از ثروت بیشمار و پیشرفت خویش پر باد شده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود ، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که یکنفر پارسی در کمبایت باقی نماند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سند و مدرکی از نوشته‌های سانسکریت و مورخان اسلامی در دست نیست که حاکی از آغاز مستعمره پارسیان در سالهای ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب‌مبئی گزت را ، با وجود اشعار صریح مبئی برای اینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه را معین ننموده است ، بعضی از نویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته‌اند .

بگفته صاحب‌راس ماله چون موله راجه سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت (۹۹۷ - ۹۴۲ میلادی) صدنفر از برهمنان را با اعطای زروسیم و زمین ، آنانرا با قامت در قلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب‌مبئی گزت پارسیان نیز در زمان مذکور با تفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده باشند که خالی از حقیقت است .

اینک باید دید واقعه‌ای که یاد آن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه بوده و پارسیان و هندوان آنرا بیاد داشته ، کی اتفاق افتاده ، و این کلیان رای پهلوان-معرکه کی بوده و در چه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال (بانیه) ساکن کمبایت ، در گزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی از کارمندان دولتی مغول در کمبایت و بگفته صاحب‌طبقات اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، و تاریخ‌های دیگر ، از جانب اکبر شاه گورکانی با تفاق قلیچ خان بما موریت‌های به بندرسورت و گفتگو با اولیای امور دولت پرتقال اعزام و فرمان او متصدی ساختمان حصار محکمی بدور شهر کمبایت میگردد . بگفته توزک جهانگیری ، پس از ساختمان حصار ،

۱ - ر - ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش روا کانتیه ، ناروکت ، کمبایت .

سوداگران بیشمار ، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند . بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی از نوکران سابق کلیان رای ، بجزر و زور و تهدید از مردم کمبایت زرگرفته ، چهار هزار اوباش بدور خود جمع و تشکیل سپاهی میدهد و بسلاطین مظفر گجراتی ملحق میشود .

در هر حال بگفته مورخان ، کلیان رای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی امور دفاع کمبایت بوده و بما موریتھائی بسورت اعزام میگشته . دفاع شهر آباد و مستحکم کمبایت راکه جهانگیر ، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده و در توزک جهانگیر از آن صحبت مینماید ، بفرمان پدرش ، بسرپرستی کلیان رای ساخته شده سیددولت که زمانی از نوکران کلیان رای بوده ، بسال ۹۹۱هـ (۵۸۳ م) بکمبایت حمله و آن شهر را غارت و تا چندی از سوی مظفر گجراتی اشغال مینماید . کوتاه سخن آنکه ، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول در کمبایت بوده است . بنا بر این لطمه سختی راکه وی بگفته رابرت و افواه عمومی بیارسیان وارد آورده ، طی آن مدت بوده و بیارسیان را چنانکه شهرت دارند نابود نساخته . مستعمره بیارسیان حتی هنگام حمله و غارت و ویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاء الدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب نمی بیند ، بلکه سیصدسال پس از آن از رونق میافتد . مستعمره بیارسیان چنانکه از یک نسخه خطی بهمن یشت که بروز اورمزد و مهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربدمان داد استادش پوراستاد آدره هیربدر سنگ در کمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیان رای آباد بوده است . نسخه خطی نامبرده در کتابخانه مهرجی رانادر نوساری موجود است .

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که بارها در سده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله و غارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ - ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده . حمله سیددولت و تصرف کمبایت و غارت آن و اشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روزا هالی کمبایت را بکلی مستاصل و بیچاره میسازد توانگر و بینوا ، هرچه داشتند از دست میدهند . جماعت بیارسیان بظن قوی در حمله مذکور از دست راجپوتان و مایهگیران اوباش که بدور سیددولت ، گماشته سابق کلیان رای جمع شده بودند ، صدمات بسیار سختی دیده و پیریشان شده باشند . شاید اندکی هم از نیروی خود کلیان رای بقال که شاید حسن ظنی بیارسیان نداشته بیچاره شده باشند . پس از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روز افزون میگردد ، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره بیارسیان در کمبایت بآخر میرسد .

نویسندگان مغرب‌هنگام ذکر پادشاهان اشکانی، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند، زیرا واژه فیلهلن بر بعضی از سکه‌های اشکانی که در دست است نقر شده، نویسندگان مشرق‌زمین نیز به پیروی آنها همین شیوه نام درست را بکار می‌برند. نام‌نگار نیز در نوشته خویش در مهنا مه هوخت سال ۳۴ شماره ۲ تحت عنوان نام اردوان سوم بشهرشوش، همان‌گونه نام درست را پیروی و نوشته‌ام "پادشاهان اشکانی چنانکه از سکه‌هایشان برمی‌آید خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند.... بعضی از پادشاهان ضعیف‌اشکانی، تلج و تخت خود را بردوستداری یونان نهادند، دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان بر خلاف اردوان پنجم بود."

با ایدانست پادشاهان زیرک و سرسخت اشکانی هم در ظاهر و در باطن ایرانی بودند و همواره با دشمنان قدیم خود یونان و سپس روم پیکار میکردند و نام اسکندر مقدونی که موجب ویرانی و آتش زدن تخت جمشید و نوشته‌های ایرانی بوده، در پهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکر شده است، لذا چطور ممکن است خود را دوستدار یونان بنا مند؟ برسکه‌های بعضی از شاهان اشکانی، لقب‌هایی مانند شاهنشاه، دادگر، پیروز، نامور و همچنین فیلهلن نقر شده است. حتی برسکه اردوان دوم روی پیشانی شاه یک خال دیده میشود و همانند خالی است که هندوان بر پیشانی خود می‌گذارند و آن مشعر بر اسرار عرفانی است.

با استفاده از پژوهش نویسنده رجمند آقای جلال امام جمعه، واژه هلن و هلنیسم در روزگاران باستان مفهومی که امروزه دارند نداشته است. برابر مندرجات اونیورسال اکسفورد دیکشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام از چهار ریشه معنی که برای واژه هلن و هلنیسم ذکر نموده‌اند از سال ۱۶۰۹ میلادی جلوتر نمی‌رود. همچنین هم (۱) برای شناساندن یونان و تمدن یونانی هیچگاه آنرا بکار نبرده است.

بنا بر این کلمات هلن و هلنیسم، با تمام مفاهیم کنونی آن، بیشک کهنه نیست و شاید پس از دوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصد خاصی ایجاد گردیده که خارج از گفتار ماست.

طبق نظر بعضی از پژوهشگران واژه هلن در نوشته‌های یونان باستان با کلمات بغانی و پاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوط به آئین مهریاست می‌تواند بوده بکار میرفته باشد.

بمعنی بغا ن بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغا ن میباشد . همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوس ان یکتوس (۴) یعنی مهریا خورشید شکست ناپذیر بوده است .

بر مبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمی رسد . نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهر داد است که داده مهر با شد و مشعر بر مهر پرستی است . بگفته دکتر مسروپ آیکار یانس (۵) بسیاری از سکه های اشکانی دارای منوگرام میترا دت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهریا میترا مراد است .

بنا بر روال و ترتیب استدلال بالا واژه فیل هلن که بر روی سکه های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده : بروشنی میتوان ند بمعنی دوستدار مهریا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد . علاوه بر این چند تن از پادشاهان اشکانی مهر پرست بوده اند نه زرتشتی ، زیرا طبق برگها تاریخ ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مصلوب میباشد که همان آئین میتراست . بگفته شادروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیسه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد دوستدار رکریست (۷) (عیسی - مسیح) نقر گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸) .

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدالات بالا بگیرد ، در غیر این صورت پادشاهان اشکانی که میدانستند یونانیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانید و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند ؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی مین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان ، هندوستان ، پاکستان و لیدران سایر گروه های آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپالابدر با خود احضار نمود . بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند ، یکنفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زالبا فقیر جی دستور نیز حضور داشت . نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتماعی که در اوگاندا انجام میداد و در زبان خاص وعام بود . ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت بر اینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی بر خروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و او ۸ نوامبر ۱۹۷۳ آخرین روز مهلت خروج بود .

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲ .

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا ربین ۱۰۸ و ۸۸۸ کم وزیا دمیگشت، اما شماره آنها روز صدور فرمان اخراج ۶۴ نفر بیش نبود فریدون و پیروزها مرولیا از بین آنها در سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج و وارد گانا شده از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده‌های دستور و ادیا از کمپالا بگانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً با اداره مهاجرت گانا دای در کمپالاتلگرا، فلانز مه را مخا بره و بنا مه ای در پیرو آن ارسال نمودند. پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنا بر این صورت نامهای زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده مرولیا تهیه نموده بودند با اداره مهاجرت گانا در کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازمه را در حق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بگانادا همراهی خود را دریغ نفرمایند. مورد مهاجرت ایرج شاه و خانواده او بگانادا در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگرا فلانز از سوی مقلات مربوطه با اداره مهاجرت گانا دای در کمپالا مخا بره شد.

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان با فریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده‌های ثلاثی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپتاون در آفریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند، بسیاری از پارسیان در دنبال آنها با هنگ آفریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

بنام احمد ابراهیم نخستین بیگانه ایست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند اسپک Speke و گرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانیلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میروود و از مشاهده اوضاع سفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدین نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همان سال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی آفریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرال دیپورتال بنا بر پیشنهاد اوضاع اقتصادی شرکت ما مورتحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپالا در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحما یه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن با داد

امور کشوری آنجا منصوب میگردد .

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیا رسخت بوده لیکن در سال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیوموسا حل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید بقیه راه تا ورود به کمپالا بایستی وسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد .
توسعه کشت پنبه و سایر کالای بازرگانی موجب میشود که در جنجه سال ۱۹۳۱ پل بر رود نیل ساخته شود و کمپالا بوسیله راه آهن به ممباسه وصل گردد بمیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیرخوا گرفتار بودند و با کوشش و تلاش امنای انگلیسی این مرض در آنجا ریشه کن میشود .

آسیائیا چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا وارد سواکن میشوند بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بوسیله کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعاً جای روزوا خراج آسیائیا بوقوع نمی پیوست اگر چه این سخن تا با ندازهائی حقیقت دارد لیکن آسیائیا های مقیم اوگاندا ثمره فرمانروائی هند بریتانی بود . مسافرتها ی اولیه با فریقا و کشف و آبادی اوگاندا از هندوستان آغاز گشت . اسیک و گرانت کاشف منبع رود نیل از افسران ارتش هند بودند .

نیاکان بلند پرواز پارسیان همه جا با توسعه روز افزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند . بگفته آقای زالبهائی دستور نخستین زرتشتی که به اوگاندا میرود ، یحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق بکنفررئیسان آفریقائی مورد چندرا گاوگوسفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا میرود و پس از خاتمه دعوا بمحل خود بر میگردد . دادگاه صالحه و استینا ف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد .

بگفته صاحب پارسی پراکش جلد ۴ دولت هند بریتانی بسال ۱۹۰۹ پشتون فرامجه دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزاندار ی کشور تحت الحما اوگاندا منصوب میسازد . نام درست او پشتون فقیر جی دستور میباشد و صاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است . شخصی بنام هر مزجی مهتا نیز در همان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد . گویا این دونفر نخستین زرتشتیانی باشند که در آن کشور ساکن میشوند .

زالبهائی فقیر جی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هر مزجی مهتا به کمپالا پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید . در آن روزها اوضاع شهر بسیار ناگوار و بیماریها گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود ، نه راه شوسه موجود و نه بهداشت و نه وسایل پزشکی و دارو . حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقار داشته است . شیرو بیروپلنگ پس

از غرو بپشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته اند.

با وجود سختیها و ناراحتیهای موجود در کشور مهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیرپردی والازرتشتی با نفوذ و محترم و توانگر اوگاندا و مقیم شهر جنجه آرا مگاهی بسال ۱۹۳۶ برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زالبهائی دستور و جهانگیرپردی والاپس از انجام تشریفات جشن خوانی و مهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرا مگاه بوسیله جهانگیرپردی والازرتشتی شهر داری گرفته میشود و هزینه اداره امور آن تا با مرز با شهرداری محل میباشد.

با کاهش شماره زرتشتیان جنجه و حرارت و علاقه شدید آنها طی سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان در کمپالا سوی دیگر روی با فزونی میگذازد و لزوم تشکیل انجمن پارسیان و احداث آرا مگاه اهمیت زیاده پیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی در کمپالا یاخت اوگاندا تاسیس و با تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر زالبهائی دستور زمینی بمساحت ۹ هزار متر مربع در بهترین نقطه شهر بمنظور آرا مگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی بر زمین آرا مگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده هزار روپیه برای انجام منظور جمع آوری میشود. در همان اوان اردشیر دارا شاه شرافا زساکنان هند در کمپالا حاضر شده هنگام مراجعت به بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشید بمنظور ساختن پرستشگاهی در اوگاندا از پارسیان درخواست کمک مالی مینماید.

بگفته ارنولد تابیبن "تمدن باشکوه تمام روی بعقب نشینی است." با تقلیل مساحت و نیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده پارسیان نیز موقتا "متزلزل میگردد. از هم گسیختن رشته زندگی زرتشتیان در آفریقا بویژه در اوگاندا، جماعت را اندو^{هگین}ن ساخت. اما جای خوشوقتی است که دولت کانادا با درخواست و فعالیت انجمن پارسیان آن کشور مبنی بر مهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانند پارینه بهر کشور که روی میآورند در وفاداری با نجا و حفظ اصول آئین خویش کمال جدید را نشان میدهند.

میترا در دین زرتشتی

سه دوره مهرپرستی در جهان وجود داشته است

۱- مهرپرستی پیش از زرتشت در میان آریائیها. ۲- مهرپرستی در میان ایرانیان باستان ۳- آئین میترائی در اروپا بویژه روم که با میترا ایرانیان و هند

اختلافی شکر فدا رد .

ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته اند و خورشید را کالبد مینوی پرفروغ میسر .

مهر بطور کلی فروغ تا بناک همه فروزها و خصایل نیک جهان است . زرتشتیان در ضمن نیایشی که در با مداد هنگام بر آمدن آفتاب میسر ایند میگویند بمهر فزون جان پیوند ، هزار چشم ، ستوده ، رامش ده و خوراکی پرورد رو دفرستاده میشود . هنگامیکه روشنائی خورشید میتابد ، هنگامیکه نور خورشید میتابد ، آن نورها برای افزایش جهان اشو و برای افزایش تن اشو بزمین اهورا داده پخش میشوند . هنگامیکه خورشید ، فروغ مهر میتابد زمین اهورا داده پاک میشود ، آب روان پاک میشود ، آب چاهها پاک میشود ، آب دریاها پاک میشود ، آب ایستاده پاک میشود ، پیدایش اشو که از خرد و رجا و نداد اهورا بوجود آمده پاک میشود .

اگر خورشید طلوع نمیکرد هر آینه دیوان (میکروبها) سراسر آنچه در هفت کشور است نابود میکردند . هیچیک از ایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی و مقامت با آنها توانا نباشد .

کسیکه بخورشید نورانی تیزاسب برای مقامت در برابر تاریکی ، برای مقامت در برابر دیوانی که در تاریکی پیدا میشوند ، برای مقامت در برابر دزدان و راهزنان برای مقامت در برابر سختی مرگ درود میفرستد روان خویش را و همه ایزدان مینوی و دنیوی را خشنود میکند .

در مهنیایش چنین گویند و آرمندان دارند :

مهر ایزدان پیوند را میستائیم که راست گفتار ، نامور ، دارنده هزار گوش ، خوش پیکر ، دارنده هزار چشم ، بلندبالا ، دوربین ، نیرومند ، بیخواب و همواره بیدار است . بشود مهر پیرامون کشور ، مهر داخل کشور ، مهر خارج کشور ، مهر بالای کشور ، مهر پائین کشور ، مهر جلو کشور ، مهر عقب کشور ، از برای یاری ، از برای آزادی ، از برای شادی ، از برای تندرستی ، از برای فیروزی ، از برای بهروزی ، از برای اشوئی بسوی ما آید . نیرومندترین آفرینشهاست ، با مهر و درود بسوی او میرویم .

صورت فرمانهای جماعت

در صندوق آهنی پنچایت در آتش و رهام قدیم یزد

از دفتر گزارشات شادروان مانکجی لیمچیها تریا که در کتبخانه کا ما اورینتل اینسنستیوت بمبئی به نشانی H.P. MS 213 ضبط است بر میآید که وی به روز بهمن و

- اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود و ۳ روز بعد در روز سینه را مزد و اسفندماه بزرگان و موبدان زرتشتی را دعوت و اساس انجمنی بنام پنچایت را میریزد که گاه بگاه تشکیل میافت و به کارهای جماعت و اصلاح مورسیدگی اقدام میکرد.
- آخرین جلسه مضبوط در دفتر مذکور مورخ است بتا ریخ و رهرام و بهمن ماه ۵۵ ۱۲۲۳ یزدگردی و در محل آتش و رهرام یزدبرگزار گردیده است در این جلسه بنا برخواست زرتشتیان تهران موبدکیخسرو موبد بهمن را که بآ موزگاری مشغول بوده را ضی میسا زندک به تهران برود انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارند مزدبرگزارای مراسم دینی ویزشن و پشت و غیره افزون بر حقوق خواهد داشت در این جلسه فرمانهای که از دولت و سران دیگر طبق صورت ذیل در دست جماعت بوده در یکجا جمع و در صندوق آهنی گذاشته در آتش و رهرام میگذازند و بدست دستور نامدار دستور کیخسرو میسپارند. قرار بر این است هر کس هرگاه بخواهد آنرا ببیند و آنرا بخواند دستور در صندوق را برای آنها باز کند.
- ۱- فرمان از ناصرالدین شاه بابت میراث گبری و مسلمانی که هر کس دعوائی داشته باشد بدیوان خانها علی برود و هر کسی از دین خود بر میگردد در این باب مجتهد تحقیق نماید. به تاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۸ هجری.
- ۲- تعلیقه مرحوم علی نقی خان بابت پول جزیه مقرر در دولت پنجاه تومان مدیون بتا ریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۹ هجری.
- ۳- فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهدده حاجی عبدالرحیم بتا ریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری.
- ۴- تعلیقه سرکار بندگان پناهی ام سردار امضای فرمان ناصرالدین شاه که اول ثبت شده در گبری و مسلمانی در باره ارث هر کس بخواهد مدعی و مدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نماید بتا ریخ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ هجری.
- ۵- حواله آدریان اسمی که مدعیان بکد خدا مرزبان صلح کرده اند مبلغ بیست تومان بتا ریخ ۱۸ شهر محرم سنه ۱۲۶۹ هجری.
- ۶- تعلیقه میرزا عباس نایب الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمد تقی خان امیر دربار ارث طایفه که هر کس دعوی ارث داشته باشد او را روانه دربار گیتی مدار نمایند که در دیوانخانه بزرگپادشاه غوررسی شود.
- ۷- سواد تعلیقه سرکار بندگان پناهی ام سردار به جهت گبری و مسلمانی در باره مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری.
- ۸- ملفوفه فرمان مرحوم محمد شاه جهت ساختن دخمه بتا ریخ شهر رمضان سنه ۱۲۶۴
- ۹- تعلیقه صدر اعظم در باره گبری و مسلمانی و امضای فرمان ناصرالدین شاه بتا ریخ صفر سنه ۱۲۶۶ هجری.

- ۱۰- حکم مرحوم میرزا عباس و حکم جنا با حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتا ریخ ۱۸ شهرالذکر سنه ۱۲۶۲.
- ۱۱- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتا ریخ ۱۲ شوال سنه ۱۲۶۲
- ۱۲- سواد تعلیقه برجیس صاحب بجهت سفا رشنا مه که رفع جبر و تعدی شود.
- ۱۳- سواد تعلیقه سرکار عریزخان سردار کل با اسم میرزا کوچک خان سرهنگ که سفا رش نوشته صفر هجری ۱۲۷۰.
- ۱۴- سواد فرمان دیوانخانه مبارک بجهت ارموقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشد دیوانخانه مبارک برونده که بحقیقت رسیدگی شود.
- ۱۵- سواد تعلیقه اشرفا مجدد صدرا عظم دربار ره یکصد تومان علاوه وجه جزیه که دربار ره پول قصابی و داروگی دربار ره جنا بشیخ محمد حسن بتا ریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ هـ
- ۱۶- فرمان دیوانخانه مبارک دربار ره ملک وقفی و مطالبات که رسیدگی نمایند هرکس دربار ره ملک موقوفات سخنی داشته باشد بدیوانخانه روانه نماید جمادی الثانی ۱۱۷۰ هـ.
- ۱۷- تعلیقه مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربار ره امضای فرمان مستمری موبد موبدان موبد بهرام بمهده سرکار شیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.
- ۱۸- تعلیقه مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربار ره موبد موبدان و مرخصی مشارالیه و حمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ هـ.
- ۱۹- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهر سوار شوند طایفه پارس و در شهر هم دستور نامدار سوار شوند بتا ریخ ۷ ربیع الثانی بالای آنهم امضاء حکم سرکار میرزا کوچک خان پیشکار سرتیبخان شده است بتا ریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ هـ.
- ۲۰- تعلیقه صدرا عظم که دربار لای عریضه ملا بهرام ثبت شده که جمع و خرج بدهی خیریه مزبور از قرار تصدیق میرزا محمد صادق مستوفی ۸۲۶ تومان و چهار رقران و چهار عباسی کار سازی نماید بتا ریخ ذیحجه ۱۲۶۸ هـ.
- ۲۱- فرمان محمد شاه دربار ره سی تومان مستمری بهمین ابن دستور کیخسرو ۴۴ صفر ۱۲۵۷ هـ.
- ۲۲- فرمان ناصرالدین شاه دربار ره پول جزیه که جمع و خرج شده ۶۹۷ تومان ۹ قران و یکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهند شوال ۱۲۶۰ هـ.
- ۲۳- تعلیقه مرحوم سردار محمد حسنخان امضاء فرمان که احدی بیحسابی نکنند هرگاه احدی از طایفه کشیدا زقرار فرمان ۱۷ ربیع الاول ۱۲۸۶ هـ.
- ۲۴- تعلیقه مرحوم محمد حسنخان سردار امضاء مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربار موبد موبدان پوشیدن خلعت و اورا مرخص کردن و مستمری مشارالیه را بدهند ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ.

- ۲۵- تعلیقہ مرحوم محمد حسن خان سردار امضاء فرما ن پادشاہ دربارہ مستمری موبدان بتا ریخ شہر ربیع المولود ۱۲۶۴ھ.
- ل
۲۶- تعلیقہ مرحوم سردار امضاء فرما ن پادشاہ دربارہ تخفیف ۳۵۰ توما ن ربیع الاول ۱۲۶۶ھ.
- ۲۷- فرما ن قبلہ عالم وعالمیا ن دربارہ مستمری ملا بہرام بتا ریخ شہر رمضان ۱۲۶۷ھ.
- ۲۸- فرما ن محمد شاہ بعہدہ شاہزادہ بہمن میرزا متوجہ ملاک وقفی را سرکار شریعتمدار میرزا محمد علی مدرس با شد بتا ریخ صفر ۱۲۵۷ھ.
- ۲۹- فرما ن محمد شاہ دربارہ اینکہ ہرکس یکنفر از ظایفہ را بقتل رساند قاتل را حکام بتہران بفرستند یکہزار توما ن بدیوان علی حاکم دادنی باشد صفر ۱۲۵۷ھ.
- ۳۰- فرما ن محمد شاہ کہ رئیس ظایفہ مزبور را واگذار کردند بعباسقلی خان کہ رئیس ظایفہ باشد ربیع الاول ۱۲۵۸ھ.
- ۳۱- فرما ن ناصرالدین شاہ دربارہ سیصد و پنجاہ توما ن تخفیف کہ دادند ہمہ سالہ از بدہی جزئیہ موقوفہ ارتداد ۱۶ رمضان ۱۲۶۸ھ.
- ۳۲- فرما ن ناصرالدین شاہ با بت مستمری موبد موبدان کہ ہمہ سالہ دریا فت نمایندسی ونہ توما ن در ہذا السنہ تخا قوئیل مرحمت شدہ بتا ریخ ۱۶ رمضان ۱۲۶۵ھ.
- ۳۳- فرما ن ناصرالدین شاہ امضاء فرما ن محمد شاہ ہرکس از ظایفہ را بقتل رساند موافق فرما ن مرحوم رفتار نماید ۱۴ شوال ۱۲۶۹ھ.
- ۳۴- تعلیقہ عزیز خان سردار دربارہ رستم برادر ملا بہرام وکسان او.
- ۳۵- تعلیقہ مرحوم محمد حسن خان سردار امضای فرما ن با بت پنجاہ توما ن مستمری ملا بہرام بتا ریخ ربیع الاول ۱۲۶۶ھ.
- ۳۶- تعلیقہ مرحوم محمد حسن خان دربارہ رستم برادر ملا بہرام و مستمری ملا بہرام ربیع الاول ۱۲۶۶ھ.
- ۳۷- سفارش میرزا محمد تقی خان امیر دربارہ ملا بہرام ورستم برادر ملا بہرام دربارہ تنخواہ کہ ہنگام الغارت بردہ اند گرفتہ عاید سا زند ذیحجہ ۱۲۶۵ھ.
- ۳۸- تعلیقہ صدر اعظم دربارہ با غتوت سیاہ وغیرہ کہ حاشیہ خط صدر اعظم باشد ذیقعدہ ۱۲۲۷ھ.
- احکام مجتہدین دربارہ شکایات ظایفہ ملک وقفی وغیرہ موافق همان حکم ۲۰ عدد تعلیقہ صدر اعظم دربارہ با غتوت سیاہ کہ اولہا مدار آورده بود.
- از قراریکہ دانشمندارجمند آقای اردشیر آذرگشسب ہنگام صحبت اظہار میداشت بعضی از اسناد مذکور دربارہ لارا در صندوق آہنی کھنہ در منزل پدری خود دیدہ است . اگر چنانکہ اسناد مذکور بہمت فرزندان شادروان موبد موبدان دستورنا مدار پیدا شود در تدوین تاریخ زرتشتیان دردوسدہ اخیر کمک بسیار بزرگی خواہد بود .

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکرات آن خارج از موضوعهاست. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعا "۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریاران و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میدانند. (۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا بر رای عامه ایرانیا، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند. حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض والانبیا ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیر با بکان و مبدا تاریخ هجری را چهارصد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهش ناچیزی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، باین امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیا باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوائف و ولادت عیسی بود. این ولادت بر سرزمین بابل در سال ۱۵۱۸ شکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبدا آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیا ما نند طبری و دیگران، بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبدا آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبدا آن ۲۰۸ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهربی اشکانی داده اند و سال مرگش را ۲۲۱ نیبران افزون بر این در دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱- تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲

۲- مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳-۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳- تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیربا بکان و جلوس یزدگردشهریا را ۴۰۷ سال ذکر کرده اند که بنا بر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیربا بکان و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش میباید. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالدبا مرا بوبکرما مورفتح ایران شد. عمر چون بخلا رسید، ابو عبیده ثقفی را سپهسالار لشکرا سلام نمود و ابو عبیده در جنگ معروف بجسر کشته شد و کلیه لشکرا سلام با استثنای چند نفر نا بودگشت.

ده
بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پوران دخت اتفاق افتاد است و ایرانیا از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنا بر این سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور میباید بدیهیج دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر ده سال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پوران دخت به جستجوی یزدگردشهریا پرداختند.

به گفته حمزه صفهانی صاحبسنی ملوک الارض والانبیاء در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

به گفته صاحبمجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ هـ خالد را به عراق فرستاد. خالد انبیا را بصلح بگشا دوسوی مرزبان کس فرستاد بمدا این بدعوت اسلام. اندر آنوقت پوران دخت را همی نشانند. آمدن خالد بحیره در روزگار پوران دخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ هـ اندر عهد پوران دخت، پیغمبر در گذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پوران دخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

به گفته ابن اثیر صاحبالمکامل فیالتاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکرا بسه دسته تقسیم کرد و قرا ردا در الحفیر به دشمن برخورد کند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارسین بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از اسواران بود که او را هرزمینا میدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

به گفته بلعمی پوران دخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بروزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پوران بمرد پادشاهی بخواهرش دادند.

به گفته خوند میر صاحبحبیب السیرا وایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابو عبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پوران دخت داشت. به گفته بلاذری صاحبفتوح البلدان، جنگ جسرکه ابو عبیده در آن کشته شد آخر مضافاً

سال ۱۳ هـ بود و عمر بواسطه شکست ابو عبیده یکسال اسم عراق را نمی آورد .
 به گفته طبری، فیروزان ورستم به پورا ندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو
 و خاندان ساسانی را بما بده و او داد و ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی
 را از فرزندان کسری نشان دهند . آنها نام یزدگرد شهری را دادند . او را آوردند و
 پادشاه کردند . مسلمانان به عمر خیر دادند و این در ذیقعد سال ۱۳ هـ بود .
 صاحب مجمل التواریخ، در جدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶
 هـ نشان داده است و می گوید چون یزدگرد شهری را به سلطنت نشست ، روزگار خلافت عمر
 بود و حرب قادسیه ، و اندر عهد یزدگرد عمر پنجسال خلیفه بود و پس عثمان ..
 حمد الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده ، جنگ قادسیه را در سال ۱۵ هـ میدهد .
 یعقوبی می نویسد عمر ابو عبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پورا ندخت
 بجای او بود . ورستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هر دو
 بودند . لشکر ابو عبیده شکست خورد و همه کشته شدند . خیر به عمر رسید ، بسیا ر غمگین
 شد .

بلع می نیز همین گفته را نقل مینماید .

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام
 حکومت یزدگرد شهری را در زمره مسلمانان در آمد و درجه بلند و مرتبه ارجمندیافت .
 لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند ، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حوال
 آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید . مسودا و را
 گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست . چه در کتب معتبره چنان بنظر
 رسیده که اسلام جابان ، بلکه واقعه جسر و قتل ابو عبیده بین مسعود ثقفی در زمان حکومت
 پوران ، قبل از آنکه یزدگرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد .

منتخب التواریخ (۵) مینویسد ، پورا ندخت بن خسرو پرویز لقبش سیده است .
 رحلت حضرت رسالت در زمان او بود . مدت سلطنتش بقولی یکسال و چهار ماه و بقول
 صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شماه .

تاریخ قطبشاهی (۶) در ذکر سلطنت پورا ندخت گوید ، مرویست حضرت خاتم الانبیا
 صلعم عهد دولت توران دخته ، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و ب عالم با لاشتافت .
 صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اشیر در وقایع سال ۱۲ هـ مینویسد ،
 فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمین جا دویه به مقابله عساکر اسلام .
 و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن ورستم فرخزاد از قبل پورا ندخت که تازه پادشاهی
 عجم یافته بود ، جابان سردار را بنواحی فرات . و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم
 اهل اطراف دجله و فرات به یزدگرد از تظاول لشکر اسلام .

۴- روضة الصفا ، فصل احوال خلافت عمر . ۵- تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی
 مولف سده ۱۶ هـ بنشانی RIV 24 در کتابخانه کاما ورینتل انستیتو ، بمبئی
 ۶- تالیف خود شاه بن قباد الحسین بنشانی H.P.MS 12 کتابخانه فوق

ما حب بهجة التوار یخ (۷) در ذکر پادشاهی پورا ندخت می‌گوید، چون تورا ندخت بر تخت پادشاهی نشست عدل و داد پیش گرفت و بقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. در زمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در زمان وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. تورا ندخت یکسال و چهار ماه بر تخت نشست و بمرد.

ما حب التوار یخ (۸) در ذکر سلطنت پورا ندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم در عهد او به دارالقرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد در سال ۱۱ هـ از کتابنها بیت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سیدکاینات است و در توار یخ چنان مسطور است که لشکر ظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پورا ندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹) دکترا مکرزاده بیانی بر مبنای سکه‌هایی که تا کنون کشف شده نوشته است. بنا بر تحقیقاتی که نموده‌ام پورا ندخت بیش از دو سال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التوار یخ نقل میکند، "ازدو^{شنبه} تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است. پس چهل سال بر سرش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگردشهریار، حساب آن به ۹۷۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است." در نسخه اصل عربی واژه هلاک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده در سال ۱۹۵۳ اسکندی مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) باز حمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌ها چندان خداینا که تا ریخ ملوک الفرس نامند دیدم متن نسخه‌ها با هم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابان روی میدهد و یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

در خط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیر می‌کرده اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده (۱۲).

۷- تالیف شکر الله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P. MS 103

کتابخانه فوق. ۸- تالیف شیخ یحیی الرازی بنشانی H.P. MS 76 در کتابخانه فوق.

۹- تقویم و تاریخ در ایران از ذ. . بهروز ص ۳۷. ۱۰- نشریه انجمن فرهنگ ایران

باستان ۱۳۵۴. ۱۱- تقویم و تاریخ در ایران ص ۳۶. ۱۲- ایضا ص ۵۵.

بیرونی در آثار الباقیه مینویسد "در سالی که یزدگرد شهریاریه پادشاه رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳ سال و مدت میان جلوس اردشیر با بکان و یزدگرد ۴۰۶ سال است . کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ جوزا داده اند و این طالعها از ماخذ نیمروز حساب میشود . "بنا بر این سال ۶۶۶ میلادی برابر ۵۳۷ مهروی اشکانی به قسول شادروان بهروز در ۱۷ درجه جوزا است . این گفته را در هند با دونفر از استادان فن در میان نهادم و به صحت آن گواهی دادند . حال ۴۰۶ سال را بر ۶۶۶ بیفزایم ۶۷۲ بدست می آید . یعنی جلوس یزدگرد در سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۴۳ مهروی اشکانی است نه اسکندری^ی شماره مرقوم در آثار الباقیه درست است اما آن اسکندری نیست و مهروی است . سال ۶۷۲ میلادی برابر ۱۹۸۳ اسکندری است .

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان و ستاره شناسان متفق القولند برابر روزدی به آذر و اردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست و زایچه او نیز که درست است همان را نشان میدهد . بنا بر نوشته قانتون مسعودی در سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است که با حساب نجومی درست است و مخالف قولی است در آثار الباقیه که آخرین کبیسه در زمان یزدگرد بن شاپورا انجام یافته و گواهی است بردست بردگی در آن کتاب . در زمان یزدگرد بن شاپور هشتمین کبیسه ۱۱۶ سال از دوره چهارم در سال ۴۲۸ میلادی انجام یافته و آن کبیسه ۱۲۰ ساله نیست . هشتمین کبیسه ۱۲۰ سال از دوره دوم در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریاری اجرا شده (۱۳) . اینک ۱۲۰ بعلاوه ۵۵۵ سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵ میلادی^ی میشود و برابر است با گفته علی بن یحیی منجم در خط مقریزی که در زمان یزدگرد شهریاری ، اول فروردین یزدگردی از پنجم جزیران بطرف پنجم ایارسبر میکرده . اول فروردین^{ین} یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم جزیران بوده و آن سال چهارم جلوس یزدگرد است . سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۱۹۸۶ اسکندری و بنوشته آثار الباقیه ، یزدگرد در سال ۹۶۳ اسکندری کشته شده ، اشتباه میباشد . این قبیل حسابها از نویسندگان در کتب تاریخ و نجوم بسیار دیده میشود و برای مغلطه کاری در آثار بیرونی دست برده اند .

به گفته بیرونی در آثار الباقیه ، کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر برخاست تقریباً نیمه جوزا نشان میدهد و طالع سالی که یزدگرد برخاست ششمین درجه عقرب . سال روایتی ۶۳۲ میلادی که جلوس یزدگرد فرض شده طالع سنبله است و به هیچ حسابی به عقرب نمی رسد . کتاب خطی القرانات والتجاریل که زایچه پادشاهان ساسانی را ضبط نموده و بشماره ۲۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است . زایچه جلوس اردشیر با بکان را ۱۷